

«جبهه واحد ضد ارتجاع» را تشکیل دهیم!

سخنی با همه توده ای ها

- * چراوند وحدت حزب و سازمان اکثریت شکست خورد
- * حقایق جامعه امروز ایران کدامند و ما آنها را چگونه می بینیم
- * ریشه های واقعی انفعال در حزب و جنبش کمونیستی ایران در کجا نهفته است؟
- * «ارتجاع حاکم» و «ارتجاع مهاجر» دست در دست هم، در برابر انقلاب ایستاده اند! (صفحات ۱۴ تا ۷ را بخوانید)

هشدار نظامی ها به رژیم

استقرار پایگاه های ضد هوایی در اطراف تهران، مانور گردان های بسیج در شهرهای بزرگ کشور، بویژه تهران، شایعات مربوط به بازداشت های گسترده در واحدهای نظامی سپاه پاسداران و ارتش، آشکار شدن روزافزون جزئیات قیام خونین مردم قزوین، به بهانه مخالفت مجلس با تبدیل این شهرستان به استان (و در واقع انفجار خشم ناشی از عملکرد اقتصادی-سیاسی رژیم)، دهان به دهان گشتن اخبار مربوط به جلسات غیرعادی و اغلب تند و خشن مقامات طراز اول حکومت (تا حد ردوبدل شدن جملات تهدیدآمیز علیه یکدیگر)... و سرانجام انتشار اطلاعیه ۴ فرمانده ارتش و سپاه پاسداران خطاب به سردمداران رژیم در مخالفت با کشاندن قوای نظامی به خیابان ها و رویاروی قراردادن آنها با مردم، نشانه هایی است، که مردم کوچک و بزرگ در ایران کنار هم قرار داده و نتیجه منطقی را از آن می گیرند. جلوگیری از حذف سوسید اعلام اولیه مورد نیاز عمومی، هنگام بررسی برنامه دوم دولت و درست پس از قیام قزوین، در مجلس اسلامی (علیرغم پالشاری دولت و حتی رئیس مجلس برای حذف آنها) سلب اختیارات دولت در نرخ گذاری، واردات و سیاست ارزی کشور، در واقع ابتدائی ترین نتیجه پیروزی قیام های اخیر مردم در شهرهای کوچک و بزرگ ایران در اعتراض به برنامه های اقتصادی رژیم در سال های پس از جنگ است. خواست های رادیکال اقتصادی مردم در تمام قیام ها و عصیان های اخیر، بوضوح نشان دهنده آنست، که جنبش نوین مردم و در واقع وسیع ترین اشار و طبقات اجتماعی ایران - برخلاف ارزهای های همراه کننده اپوزیسیون دست راستی رژیم در مهاجرت - یک خیزش و جنبش رادیکال و در واقع «چپ» است. این خیزش، برخلاف تبلیغات راست ترین و ارتجاعی ترین جناح حاکم در رژیم، خیزش برای هرچه اسلامی تر کردن اقتصاد و زندگی مردم نیست. چرا، که اتفاقاً خشم مردم متوجه همین اسلامی تر کردن و با در واقع تشدید غارت و فلاکت مردم، بویژه در سال های اخیر است. نه این جناح داخلی و نه آن جناح خارجی در جنبش نوین، پایگاهی ندارند و راه به جایی نخواهند برد، اگر اپوزیسیون دمکرات، مترقی و ملی ایران (چه مذهبی و چه غیرمذهبی) بتواند متحد شده و ابتکار عمل را در دست گیرد. (صفحات ۱۷-۴-۳ و ۲)

قتل عام «رواندا» آینده جهان سوم است؟

ج. نکاهی (ص ۵)

راه توده

۲۰ صفحه

دوره دوم شماره «۲۴» شهریور ماه ۱۳۷۳

«قدرت» یا «میهن»؟

ع. الهی (ص ۲)

دیکتاتور جدید جهان!

ع. فرهاد (ص ۴)

کمونیست ها و جهان کنونی

فد. شیرین (ص ۱۹)

«فلسطین» و

«بانک جهانی»

تراژ. شکبیا (ص ۶)

طرح حمله نظامی

به کوبا الف. مزدی (ص ۱۸)

در آرزوی «قدرت» یا نجات «میهن»؟

* اخبار مربوط به تدارکات نظامی امریکا در خلیج فارس، بویژه تبدیل کشور کوچک کویت به آزمایشگاه و تخته پرش نظامی امریکا در خلیج فارس و در همسایگی ایران، خود باندازه کافی گویای خطری است، که ایران را تهدید می کند.

* زمینه سازی های سیاسی-تجلیفاتی اسرائیل، علیه موجودیت ایران و مردم آن، همزمان با تدارکات غیرقابل انکار نظامی این کشور، در حالیکه به ظاهر مسائل ارضی خود را بصورت نهائی و از موضع قدرت، با همسایگان حل کرده و با در واقع به کشورهای منطقه تحمیل می کند و بر این اساس، نباید با همسایگان دور و نزدیک خود مسئله ای داشته باشد، که راه حل نظامی را نیاز داشته باشد!

* ماجراجویی های سیاسی-تورویستی رژیم حاکم بر سرنوشته ایران در خارج از کشور، که پیوسته همزمان بوده است با اختناق و سرکوب داخلی و حتی عملیات تورویستی علیه خود مردم ایران در داخل کشور!

* ناراضانی صیقل و غیرقابل انکار وسیع ترین طبقات و اقشار اجتماعی از عملکرد حکومت و رژیم، که اکنون در فاصله های کوتاه و باز هم کوتاه تر در معیاری های نوینی مردم در شهرهای بزرگ و کوچک نمایان می شود.

* سرکوب و به عقب راندن نیروهای سیاسی ملی، مذهبی و دگراندیش از صحنه سیاست و سیاست گذاری کشور، که اکنون تا حد وسیع ترین دستگیری ها در ارگان های حکومتی، نظیر سپاه پاسداران، ارتش، حوزه های مذهبی و خالصه آخرین لایه های پیرامونی رژیم، نیز گسترش یافته است.

* نادانی و عملکرد مافیائی سران رژیم و قدرتهای واقعی پشت پرده حکومت، که علنا نه تنها نیروهای سیاسی را تحت شدیدترین پیگردها قرار داده، بلکه مردم را نیز در نهایت به نوعی ناامیدی از هر نوع تحول آرام و مثبت مجبور ساخته است.

* بحران اقتصادی، که در عمل نه تنها شدیدترین لطمات را به زندگی معیشتی مردم زده است، بلکه موجب یکی از کم نظیرترین بحران های اخلاقی، سنتی و فرهنگی در جامعه ایران شده است.

سرانجام... اینک با اوج گیری خطر ضربه نظامی به ایران، بیم از تکرار فاجعه جنگ با عراق طی ۸ سال و هزات هول انگیز آن، اکنون هر روز گسترده تر از روز پیش در جامعه ایران مطرح است. مردم در مین نفرت از عملکرد رژیم، اکنون نگران ادامه حیات این وضع تا لحظه انفجار نهائی و احتمالا دخالت خارجی در کشور هستند. عملکرد خشن قوای نظامی امرایی رژیم در قزوین و مصم بودن مردم قزوین به مقاومت در برابر قوای سرکوبگر، زمزمه های نگرانی از وقوع جنگ خانگی را در ایران و بویژه در تهران تشدید کرده است. رژیم نشان داده است، که ظرفیت قبول و تن سپردن به واقعیت را ندارد.

افزایش بی وقته سکوها دفاع خدهرانی در اطراف تهران، که این روزها اخبارش به خارج از محافل نظامی و دولتی نیز راه یافته است، این نگرانی ها را دامن می زند و به فرسودگی عصبی مردم می افزاید. مردمی، که نگران از سرانجام اداره کشور توسط رژیم اند.

در چنین شرایطی است، که یک مسابقه جهانی از دو سو شروع شده است. از یک سو رژیم می خواهد با تن سپردن به خائنه ترین زدو بندها با امریکا و اسرائیل بر سر قدرت باقی بماند و در این عرصه و برای رسیدن به این آرزو، چاره ای جز تصفیه مخالفان مذهبی پیرامونی رژیم، مقابله با ملیون و میهن دوستان در داخل کشور و سرانجام تشدید اختناق ندارد.

از سوی دیگر، اپوزیسیون راستگرای رژیم در مهاجرت، که در چهره سلطنت خواهان، و در حقیقت بیگانه پرستان حرفه ای و با سابقه، تلاش می کنند، بهر قیمت، به قدرت بازگردند. و جبران ۱۶ سال دوری از قدرت را بکنند. آنها، که اکنون بسیار بی پروا تر از گذشته در کیهان چاپ لندن قلم می زنند و برای اسرائیل و امریکا سینه چاک می دهند، می خواهند به ایران بازگردند، نه برای نجات ایران از چنگال فقر و فلاکت و اختناق، که برای ادامه این فقر و فلاکت و اختناق و ادامه غارت در شکل و شایلی دیگر. این باصطلاح اپوزیسیون و در واقع رقیب رژیم اسلامی، نیز در مهاجرت، آشکار و پنهان سرگرم همان تلاشی

است، که رژیم برای بقای خود در اندیشه حل نهائی آن از طریق تصفیه ها و سرکوب هاست: سرسپردگی ملنی به امپریالیسم و صهیونیسم! اگر این تلاش توسط سران رژیم در ایران هنوز جنبه کاملا آشکاره خود نگرفته است، در عوض از سوی رقیب سلطنت طلب آن در خارج از کشور، نه تنها چنین نیست، بلکه با نوعی تشویق و تائید هم همراه است.

در ادامه و تشدید این سیاست است، که بدنبال انفجار مرکز یهودی های آرژانتین، در صفحات متعدد کیهان لندن، و بویژه صفحه نخست آن، بشارت لحظه نزدیک فرود ضربه های نظامی اسرائیل به ایران منتشر شده است. مجرمه اخبار و گزارش های منتشره در شماره های پس از انفجار آرژانتین در کیهان چاپ لندن در این جهت تنظیم شده است. این سیاست با آخرین مقاله اساسی کیهان چاپ لندن به قلم «هوشنگ وزیری»، سردبیر کیهان لندن، معنی و مفهوم تازه ای به خود گرفته است.

در این مقاله، که در کیهان لندن شماره ۵۱۸ تاریخ ۲۰ مرداد چاپ شده، سخن از رویارویی نهائی بین جمهوری اسلامی و اسرائیل در میان است و اینکه این هر دو موجودیت خویش را در آخرین نزاع و دشمنی آشتی ناپذیر بایکدیگر قرار داده اند، و کیست که نداند پشت سر اسرائیل کدام قدرت جهانی ایستاده است و سرنوشته این جنگ بقاء، حداقل در شرایط موجود، کدام ضربه اساسی و تاریخی را برای مردم ایران و موجودیت ایران بوجود خواهد آورد.

«هوشنگ وزیری» با خرسندی از برنامه های عظیم اقتصادی (غارت و نتوکلونیالیستی منطقه ماوار قفقاز، خاورمیانه و خلیج فارس توسط صهیونیسم و اسرائیل) در منطقه می نویسد و اینکه عقب نشینی در این عرصه نامسکن است و در این مخالفت و ستیز، جمهوری اسلامی است، که بازنده است. به واقع باید پرسید: این فقط سران جمهوری اسلامی اند، که می بازند و یا ملت ایران؟

اینست آن سوال اساسی، که میهن دوستان واقعی - نه آنها، که سالهای سال، دیگران را به بیگانه پرستی متهم می کردند، تا چهره بیگانه پرست خود را پنهان کنند - باید به آن پاسخ بدهند.

کدام منطق میهن دوستی حکم می کند، که برای اسرائیل بنظرود اجرای برنامه های اقتصادی عظیم آن (آنگونه که «هوشنگ وزیری» می نویسد) و در واقع غارت منطقه، جاده های ایران را فرش کنیم؟

اسرائیل نفت ایران و تسلط بر خلیج فارس را می طلبد، تا آن برنامه اقتصادی، که «وزیری» مدعی و مدافع آنست، پیروز شود. از این کلاه کدام ند برای ملت ایران درخته می شود؟

این همان سیاستی است، که برای یک دوره بسیار طولانی دربار شاهنشاهی و بویژه شخص محمدرضا شاه آنرا دنبال کرد. (خاطرات «اسدالله علم»، وزیر دربار پهلوی، در این زمینه بسیار گویاست) و حالا گویا در دوره جدید نیز سلطنت پرستان می خواهند به ایران بازگردند، تا آنرا دنبال کنند و باقی مانده آنچه رژیم جمهوری اسلامی طی ۱۶ سال به باد داد، به توصیه و تلاش این جمع به نوع دیگری به جیب اسرائیل و امریکا سرازیر شود! و آنها ریزه خواران این سفره غارت گردند!

در انتظار ضربه نظامی اسرائیل به ایران نشستن، و برای حکومت، بر ویرانه های باقی مانده از این ضربه قدم گذاشتن، نامش انتخاب نیست، چیزی دیگری است!

مردم در ایران عمیقاً نگران حوادثی اینچنین، از آینده بیم دارند و این بیم جدید، بر تمام مشکلات دیگر افزون شده است. دست های پنهان در حکومت، جنگ خانگی را سازمان خواهند داد و حامیان رقیب سلطنت طلب جمهوری اسلامی صحنه را باصطلاح آماده فرود و ورود آنها خواهند کرد؟

این خواب خوش سلطنت طلب ها و کابوس هول انگیز مردم و میهن دوستان ایرانی، بدین آسانی به واقعیت تبدیل خواهد شد؟ بی پروائی سلطنت طلب ها در بیان خواستشان می گوید: بله، گرچه میهن دوستان معتقد به حفظ تمامیت ارضی ایران و طرفداران واقعی مردم ایران می گویند: نه.

رژیم رفتنی است، اما نه به همت اسرائیل و امریکا، همانگونه که ماندنی نیست، حتی به خواست، امریکا و اسرائیل.

رژیم جانشین نیز قطعا آنها نیستند، که در گذشته بارها امتحان خود را پس داده اند. همانها که در ۲۸ مرداد با حمایت و توطئه امپریالیسم امریکا و انگلیس قدرت را حفظ کردند و خود را از سقوط قطعی توانستند نجات دهند و حالا بدلیل وجود شرایط کاملا دگرگون شده جهانی، بی پروا و آشکار می خواهند با حمایت نظامی صهیونیسم، اسرائیل و امریکا به قدرت بازگردند.

گزارش رسیده به «راه توده» درباره عصیان مردم قزوین

نیروهای اعزامی مردم را به رگبار مسلسل بستند

انفجاری نرسیده بود. واحدهای مسلح رژیم از نقاط مختلف و بویژه تهران، کرج و شهرهای کوچک دیگر به قزوین منتقل شده بودند، اما عبور از میان جمعیت و رسیدن به خیابان‌های مرکزی شهر، ممکن نبود. اتومبیل‌هایی، که از ظهر پنجشنبه از تهران بطرف شمال و دریا به حرکت درآمده بودند، برای عبور از جاده کمربندی و شهر قزوین بیش از ۷ ساعت در راه پندان اسیر شده بودند و بهین دلیل خودروهای حامل افراد مسلح رژیم نیز، برای ورود به مرکز شهر، با دشواری بسیار روبرو بودند و اصولاً قادر به رسیدن به مرکز شهر نبودند.

مردم از این فرصت استفاده کرده و دیوارهای بسیاری از خیابان‌های شهر را با شعار علیه سران رژیم و سیاست‌های اقتصادی حکومت پرکردند. جوانان ۱۷-۱۸ ساله بیشترین و پرتحرک‌ترین نقش را داشتند. مسئله استان شدن قزوین از ساعت ۱۲ ظهر به بعد روز پنجشنبه بکلی فراموش شده بود. سیل مردم در خیابان‌های قزوین به حرکت درآمده بود. اما خشونت و خشم، هنوز تا حد حوادث بعد از ظهر پنجشنبه نبود. در نخستین ساعات بعد از ظهر پنجشنبه، هلیکوپترهای نظامی بر فراز مرکز شهر قزوین به حرکت درآمدند.

این هلیکوپترها، که حامل افراد مسلح بودند؛ سرانجام در نقاط مختلف شهر و از جمله سبزه‌میدان به زمین نشستند و واحدهای مسلح درون آنها بدون کوچکترین درنگ، به محض خروج از هلیکوپترها، مردم را به رگبار مسلسل بستند. چنین خشونت بی‌درنگی، هرگز تصور نمی‌شد. آنها فقط مأمور کشتار بودند، که برای انجام همین وظیفه به قزوین اعزام شده بودند. هنوز معلوم نیست، که از کجا آمده بودند و اصولاً کجائی بودند؟!

حمله به ساختمان‌های دولتی و آتش زدن آنها از این پس شروع شد. ده‌ها تیر خورده در خیابان‌های مرکزی شهر بر زمین مانده و خون از بدنشان می‌رفت. من خودم شاهد حمله مردم به یک رستوران قهوه‌خانه مانده، بودم، که دو مرد ریشو در آن و در دو طرف یک میز نشسته بودند. جمعیتی، که وارد رستوران شده بود، یکی آن‌ها را می‌شناخت. مردم در حالیکه فریاد می‌زدند، «او ۲۰ نفر را با تیر خلاص کشته است» آن دو را به زیر مشت و لگد گرفتند. ظاهراً هر دو آنها از مأموران زندان شهر و مأمور اعدام بودند. هیچکس بدرستی نمی‌داند، بر سر آنها چه آمد، ولی بعید به نظر می‌رسد جان سالم از زیر دست و پای مردم بدر برده باشند. «قزوین» تا حدودی یک شهر مذهبی است، که وجود امام‌زاده «حسین»، این جنبه از مشخصات شهر را تقویت می‌کند. تعداد روحانیون شهر به نسبت بسیاری از شهرهای بزرگ ایران در قزوین زیاد است. از صبح پنجشنبه بسیاری از طلبه‌ها و روحانیون شهر با یک کیسه نایلون از خانه‌هایشان بیرون آمده بودند. از همان اولین ساعات صبح پنجشنبه ده‌ها مورد را به چشم دیدم، که این روحانیون و طلبه‌ها به داخل مغازه‌ها، درمانگاه‌ها ... وارد شده و برای تغییر لباس خود تقاضای کمک می‌کردند. آنها لباس روحانیت را درآورده و لباس عادی را، که در کیسه نایلون به همراه داشتند، می‌پوشیدند و سپس در شهر به حرکت درمی‌آمدند! از ظهر به بعد کار به جائی رسیده بود، که مردم خشمگین هر کس را که کیسه نایلون بدست داشت، متوقف کرده و کیسه‌اش را می‌گشتمند، تا ببینند چه کاره است. اگر لباس روحانیت در کیسه‌ها پیدا می‌کردند، حامل کیسه را مفصل کتک می‌زدند. خودداری امام جمعه شهر از تأیید تظاهرات روز پنجشنبه و سپس تیراندازی مأموران مسلح رژیم بطرف مردم، خشم عمومی علیه طلبه‌ها و روحانیون را در چندان کرده بود!

درگیری‌های پراکنده تا غروب ادامه یافت. هنوز از تعداد کشته شدگان بدرستی رقمی در دست نیست، اما منابع مطلع، این رقم را بیش از صد نفر کشته و صدها نفر مجروح ذکر می‌کنند. بسیاری از مجروحین را با خودروهای ارتشی با خود بردند. رقم دستگیری‌ها نیز متفاوت است. روز پنجشنبه و جمعه این رقم تا ده هزار نفر گفته می‌شد. اما بسیاری از دستگیرشدگان از روز شنبه آزاد شدند، مگر کسانی، که به بهانه عامل تحریک مردم، در بازداشت مانده‌اند. بسیاری از دستگیر شدگان روز جمعه کسانی هستند، که مأموران رژیم آنها را ضمن

طرح مربوط به تبدیل قزوین به استان، در آخرین روز مجلس (پیش از تعطیلات) مطرح شد. برخورد نمایندگان مجلس به این طرح آنقدر تحریک‌آمیز بود، که هر شش‌شنبه آگاه به اوضاع کشور را دچار شگفتی می‌کرد. طرح در مجلس رد شد و از این پس حوادث و حساسیت مردم در قزوین نسبت به این موضع چهره دیگری به خود گرفت.

مردم شهر قزوین -که ترکیب کارگری آن تنها با اراک، اصفهان و تبریز قابل مقایسه است-، که از پیش توسط امام جمعه شهر، فرماندار شهر و برخی روحانیون در مساجد شهر اینگونه تفهیم شده بودند، که مشکلات طاقت‌فرسای میثقی آنها، در صورت تبدیل قزوین به استان، حل خواهد شد و در واقع همه امید خود را به این امر بسته بودند، یکباره با شنیدن خبر رد لایحه تبدیل قزوین به استان به خشم آمدند. سخنان تحریک‌آمیز برخی نمایندگان مجلس، هنگام طرح این لایحه در مجلس و از جمله اینکه «شهری که (قزوین) صادرات سنگ پا و کیسه حمام است، چگونه می‌توان استان شود!»، نفتی بود، که بر آتش زیر خاکستر پاشیده شد. تبدیل اردبیل به استان و همچنین زنجان، که بدون تردید رژیم با ترغیب ایجاد تفرقه بین خلق آذربایجان در دوران اخیر، بدان اقدام کرده است، بکلی به کوفه دیگری توسط مردم قزوین ارزیابی شده بود. این تصمیم از طریق رادیو و در روز سه‌شنبه به گوش مردم قزوین رسید. مردم مقابل فرمانداری جمع شدند و جمع زیادی نیز به امام جمعه شهر مراجعه کرده و کسب تکلیف کردند. هم امام جمعه و هم فرماندار شهر، به مردم گفتند «مصریه مجلس را شنیدید، خودتان می‌دانید چه کنید». این اظهارات در واقع تشویق مردم به تظاهرات بود؛ که چنین نیز شد و روز چهارشنبه، این تظاهرات در سراسر قزوین برپا شد. در پایان این روز، از طریق امام جمعه و فرماندار قزوین به مردم اطلاع داده شد، که از این پس قزوین جزو تهران است و این یک پیروزی است! این چه پیروزی بود؟ به سود چه کسی؟ با چه هدفی؟

هیچ کس برای این سئوالات، پاسخ نداشت. البته شاید نان و آبی برای فرماندار و امام جمعه در برداشت و داشته باشد، اما این تصمیم هیچ گرهی از هزار گره‌ای، که در کار و معیشت مردم زحمتکش قزوین وجود دارد، را باز نمی‌کرد و قطعاً نخواهد کرد. این فقط یک بازی قدرت و یا یک ترغیب سیاسی و تحریک‌آمیز بین مقامات، نمایندگان مجلس و دولت بود؟ به این سؤال نیز بدرستی نمی‌توان پاسخ داد، همچنان که تعداد قربانیان این ترغیب سران و کارگزاران محلی رژیم، در گمراه کردن مردم و معطوف داشتن ذهن آنها از ریشه مشکلات به ظاهر و شکل مسائل، هنوز معلوم نیست.

روز ه شنبه، مردم، علیرغم توصیه فرماندار و امام جمعه قزوین، بار دیگر در خیابان‌ها به حرکت درآمدند. این بار شعارهای مردم فقط تبدیل قزوین به استان نبود. مردم علیه گران میثقی، افزایش نرخ برق ... و حتی برای آزادی زندانیان شعار می‌دادند. امام جمعه و فرماندار شهر دیگر در دسترس نبودند. مردم در برابر اداره برق چند اتومبیل این اداره را، در اعتراض به گران شدن نرخ برق، آتش زدند. این نخستین نشانه‌های خشم مردم بود. سپس جمعیت بطرف فروشگاه سپه ارتش و فروشگاه نیروهای مسلح و سپاه به حرکت درآمدند. این فروشگاه‌ها در مدت بسیار کوتاهی خالی شد و مردم اجناس آنرا مصادره کردند. این درحالی بود، که مردم به حریم هیچ مغازه‌ای دست درازی نکردند و اصولاً با مغازه‌های شهر کاری نداشتند. مقابله پراکنده واحدهای مسلح رژیم با مردم بتدریج بالا گرفت. با نخستین تیراندازی‌ها -که ابتداء هوائی بود-، مردم به باندها حمله‌ور شدند و در خیابان‌ها دود ناشی از به آتش کشیده شدن لاستیک اتومبیل به آسمان برخاست.

در واقع همان مقابله کلاسیک مردم با ارتش شاه در خیابان‌ها در سال ۵۷، که در لبنان نیز از آن تقلید شده و می‌شود، شروع شد. مقابله و تیراندازی پراکنده تا سبزه میدان قزوین (میدان مرکزی شهر)، که به زندان و شهرداری شهر نزدیک است، ادامه یافت. تیراندازی زمینی نیز چند نفری را نقش زمین کرده بود، اما هنوز، هم تظاهرات قابل کنترل بود و هم خشونت به نقطه

درگذشت «شمس الدین امیرعلائی»

«شمس الدین امیرعلائی» از همکاران ثابت قدم دکتر «محمد مصدق» و وزیر کشور او در یک دوره از دوران نخست‌وزیری مصدق، در تهران چشم برجها نروست. «شمس الدین امیرعلائی» که اخیراً بر فعالیت‌های سیاسی خود علیه رژیم حاکم افزوده بود، مدتی پیش بر اثر یک حادثه رانندگی سئوال برانگیز و مشکوک، گرفتار ضربه مغزی و خونریزی مغزی شد و بهمین جهت، تا لحظه چشم فروستن از جهان، در بیمارستان بستری ماند.

سخنرانی میهن‌پرستانه او در سالرگه دکتر مصدق، (اسمال) که قسمت‌های مهم آن در نشریه «راه توده» نیز انتشار یافت، خشم رژیم متکی بر اختناق، سانسور و سرکوب را در ایران برانگیخت و بهمین دلیل در ایران و خارج از ایران، حادثه تصادف یک وانت‌بار با «امیرعلائی» چند روز پس از این نطق راه همگان توطئه‌ای از پیش تدارک دیده شده، برای قتل «امیرعلائی» ارزیابی کردند.

در جریان خاکسپاری «شمس الدین امیرعلائی» در گورستان بهشت زهرا، اوپاش مسلح به چاقو، قمه و سلاح‌های گرم، به تشییع‌کنندگان جنازه حمله کردند و عده‌ای را مضروب ساختند. کینه اوپاش «حزب‌الله» نسبت به تشییع‌کنندگان جنازه، خود نشاندهنده نفرتی است، که رژیم نسبت به مخالفان ملی و میهن دوست خود دارد. نفرتی، که با احتمال بسیار، انگیزه حادثه رانندگی نیز بوده است.

در جریان این یورش، عده‌ای از جمله «داریوش فروهر»، رهبر حزب ملت ایران، نیز دستگیر شدند، که پس از چند ساعت «داریوش فروهر» آزاد شد.

فیلبرداری از تظاهرات شناسائی کرده و سپس در خانه و محله‌شان دستگیر کرده بودند. از غروب جمعه تا پاسی از شب گذشته، ده‌ها اتوبوس حامل زنان، مردان و نوجوانان خردسال توسط رژیم وارد شهر قزوین شدند. رفت و آمد این تعداد اتوبوس به شهر قزوین، یا متوقف بودن آنها در جاده‌های ورودی به شهر، موجب کنجکاری بسیاری از مردم قزوین و حتی مسافرائی شده بود، که از شمال (گیلان) بازمی‌گشتند. ابتداء مردم بر این تصور بودند، که آنها دستگیر شده‌اند، اما آسوده خاطری سرنشینان این اتوبوس‌ها و احترام مأموران مسلح نسبت به آنها، بزودی مشخص ساخت، که آنها بازداشت نشده‌اند و وابسته به خود رژیم هستند. صبح شنبه وقتی چند صد زن و مرد و نوجوان خردسال با شمارهای حمایت از رژیم در خیابان‌های قزوین به حرکت درآمدند و مردم مشاهده کردند، که شمارهای آنها از خیابان‌ها پاک شده و خط خورده و روی آنها شمارهایی در حمایت از رژیم، محکوم کردن تظاهرات و شمارهای متعدد مبنی بر لزوم اعدام دستگیرشدگان، بتوانند ضد انقلاب، تروشته شده بود، معلوم شد سرنشینان آن اتوبوس‌ها چه کسانی بوده و به چه منظوری به قزوین آورده شده بودند.

خواست اعدام دستگیرشدگان، خطاب به دادستان قزوین از سوی تظاهرکنندگان دولتی، عملاً به مردم نشان داد، که رژیم دست بردار نیست و می‌خواهد هم انتقام گرفته و هم تخم وحشت در دل مردم بکارد. قزوین همچنان در التهاب است. شب‌ها اغلب مردم در محلات شهر لاستیک آتش می‌زنند. تروی نظامی در شهر مستقر است.

قیام خونین در قزوین

شهر قزوین نیز در ادامه مصیبت‌های نوبتی مردم ایران، صحنه یکی از بزرگترین و در مین حال خشن‌ترین تظاهرات و شورش‌های ضد رژیم شد. قیام قزوین، که تحت بهانه لزوم تبدیل این شهر ۲۰۰ هزار نفره به استان شروع شد، بدت ۲ روز پیاپی ادامه داشت و مردم به جان آمده این شهر نیز، همانند مردم شهرهای اراک، همدان، شیراز، مشهد، زاهدان و ... آنچه را مظاهر حکومت دیکتاتوری و رژیم ستمکار حاکم تشخیص دادند، به آتش کشیدند.

قیام شهر نسبتاً مذهبی قزوین نشان داد، که مردم ایران، در صورت یافتن کوچکترین بهانه و امکان، خشم و ناراضائی خود رانست به حکومت به نایش می‌گذارند. همه گزارش‌های رسیده، حکایت از سرکوب خونین قیام توسط واحدهای نظامی حکومت دارد و قزوین، تا روزها پس از قیام مردم، در تصرف واحدهای نظامی امرامی رژیم قرار داشت و در واقع حکومت نظامی در آن برقرار بود. همین گزارش‌ها حکایت از آن دارد، که برای سرکوب قیام مردم، واحدهای نظامی ویژه رژیم از تهران و دیگر استان‌ها و شهرها به قزوین امرام شده است. براساس یک اعلامیه، که در اختیار «راه توده» قرار گرفته، فرمانده لشکر قزوین، بنام سرتیپ «اسکونی»، از قبول امرام واحدهای این لشکر برای سرکوب قیام مردم خودداری کرده است.

گزارش اختصاصی «راه توده» را درباره قیام قزوین، که در واقع شرح نسبتاً کاملی است، از مصیبت مردم این شهر و خشوتی، که رژیم در سرکوب مردم بکار گرفت، در صفحه ۲ بخوانید.

اخطار چند فرمانده نظامی به سران رژیم

بدنبال یورش به برگزارکنندگان مراسم تشییع جنازه «امیرعلائی» و در اشاره به حوادث خونین قزوین، که در واقع در بوی یک سکه شیوه حکومت در رژیم جمهوری اسلامی است، اعلامیه‌ای به امضای ۴ تن از فرماندهان ارتش و سپاه پاسداران ایران صادر شد، که نسخه‌ای از آن در اختیار «راه توده» نیز قرار گرفت. امضاء کنندگان این اعلامیه ردر حقیقت اخطاریه، از سردمداران سیاسی کشور خواسته‌اند، تا ضمن جلوگیری از عملیات اوپاش در حمله به مردم و ملیون منتقد اوضاع کشور، نیروهای نظامی را در برابر مردم قرار نداده و آنها را برای مقابله با مردم به خیابان‌ها نکشند. امضاء کنندگان این اخطاریه براساس اعلامیه‌ای، که به «راه توده» رسیده است، عبارتند از سرتیپ سید رضا پرویس، فرمانده عملیات نیروهای هوایی، سرتیپ پاسدار معزخادم حسینی، فرمانده تیپ یکم لشکر ۱۰ نیروهای مخصوص، سرتیپ پاسدار سیدحمید صدرالسادات، فرمانده نیروی انتظامی استان چهارمحال بختیاری و سرهنگ محمد حسین کاردان، جانشین عملیات لشکر ۵۵ هواپرد.

سقف ۲۰۰ میلیون تومانی برای نمازگزاران

در حالیکه بحران مالی دولت، بی‌وقفه روی نرخ مایحتاج مردم سرشکن می‌شود، سوسپیدها روی اقلام اولیه زندگی مردم محروم اجتمامی قطع می‌شود، رژیم همچنان در تدارک نقش ایوان خانه‌ایست، که از پای بست ویران است.

اسمال و در حالیکه هر جمعه نسبت به جمعه پیش تعداد حاضران در نمازهای جمعه دانشگاه تهران کمتر می‌شود، رژیم به امید جلوگیری از کاهش تعداد نمازخوان‌ها، برای چمن دانشگاه تهران با هزینه ۲۰۰ میلیون تومان سقف چادری زده است؛ امید آنست، که بهانه آفتاب تابستانی و باران و برف فصل دیگر سال از مردم گرفته شود و آنها برای شنیدن آسان و ریسانی، که امام جمعه‌های همچنان «موقت» هر جمعه سرهم می‌کنند، به دانشگاه تهران بیایند؛ ضائل ازآنکه، آفتاب و برف و باران دلیل نیامدن نیست، بهانه و دلیل خود روحانیون حاکم‌اند و سخنان تکراری، که هر جمعه می‌خواهند به خورد مردم بدهند، تا آنها را به خواب ببرند؛ در حالیکه، خواب از سر هم پریده است،

پیام ۴ سازمان سیاسی

بدنبال قیام خونین مردم قزوین، در خارج از کشور، چهار سازمان سیاسی در یک اعلامیه مشترک حمایت خود را از مردم قزوین اعلام داشتند و رژیم را در سرکوب مردم محکوم کردند.

این چهار سازمان «پایگاه اتحاد برای دموکراسی و پیشرفت»، «جبهه ملی ایران در اروپا»، «سازمان برون مرزی حزب ملت ایران» و «کمیته مبارزه با اختناق در ایران» در اعلامیه خود یادآور شدند:

مردم دلیر شهر قزوین! خیزش خفقان شکن شما، مرجی از غرور و ستایش برانگیخته است. جان باختگان این خیزش مردمی، در برابر استبداد دینی، که جز فساد، واپس ماندگی و هرج و مرج در شانزده سال سلطه خویش بار نیاروده است، خونشان تثار آزادی ایرانیان و بهروزی هموطنان شده است.

قتل عام «رواندا» آینده جهان سوم است؟

ح. نگاهی

آنچه در «رواندا» می‌گذرد، يك قتل عام به مفهوم کلاسیک آنست، که شاید در این قرن سابقه نداشته است. ابعاد این جنایت چنان است، که گویی امپریالیسم جهانی در «رواندا» يك تجربه را پشت سر می‌گذارد، تا در صورت موفقیت در دیگر کشورهای جهان سوم نیز آنرا کامل‌تر به اجرا بگذارد؛ محروم ماندگان جهان، زیر پای غارتگران جهان، قتل عام می‌شوند، تا سرمایه‌داری جهانی از کابوس مهاجرت از جهان سوم به اروپا و امریکا، قیام گرسنگان و قربانیان نظام سرمایه‌داری در چهارگوشه جهان، رهائی یابد!

صلیب سرخ جهانی رسماً قربانیان این قتل عام را در «رواندا» تا مرز يك میلیون نفر تخمین می‌زند. آنکس، که از شلیک گلوله‌ها جان سالم بدر می‌برد، شانس برای گریز از چنگال انواع بیماری‌های ناشی از گرسنگی را ندارد. ۷۰۰ هزار نفر به خارج از مرزهای کشور گریخته‌اند و ۲ میلیون نفر در سراسر «رواندا» آواره شده‌اند.

بسیاری از آوارگان به صحنه‌های جنگ باز می‌گردند، تا با شلیک گلوله کشته شوند، آنها به صراحت می‌گویند، که از مرگ در میان باقی مانده‌های اسهال دسته جمعی آوارگان، نفرت دارند و گلوله را ترجیح می‌دهند!

این سرنوشته هم‌انگیز و در همین حال عبرت‌انگیز مردم کشوری است، که بمنوان یکی از ۵ صدرتشین لیست کشورهای فقیر و عقب‌نگهداشته قرار دارد. سرمایه‌داری فرانسه بر شانه‌های استخوانی این مردم استوارمانده است. همان مهد تمدنی، که اکنون از قلب پاریس، ارتش ویژه‌اش برای سرکوب مردم مازم «رواندا» شده است، و لایه انتظار دارد، در بازگشت ظفرمندی، طاق نصرتی، به عظمت دروازه «اتوال»، برایش بریاکنند. دروازه‌ای، که ارتش ناپلئون از آن عبور کرد!

هیچیک از رسانه‌های گروهی سرمایه‌داری، درباره واقعت قتل عام مردم «رواندا» و توطئه اجرای این قتل عام، سخن نمی‌گویند و یا مطلبی به چاپ نمی‌رسانند. این درحالی‌است، که اکنون مشخص است، این جنایت از ۲ سال پیش و در پناه سکوت همه وسائل ارتباط جمعی سرمایه‌داری، سازمان داده شده بود.

روزنامه «اومانیتیه»، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، نخستین نشریه‌ای بود، که از این حقیقت تلخ در تاریخ ۱۸ ژوئن پرده برداشت. این روزنامه سندی را منتشر ساخت، که براساس آن توطئه قتل عام در «رواندا» از دو سال پیش تدارک دیده شده بود. این سند تصریح می‌کند: «طرح قتل عام مردم «رواندا» از دو سال پیش تدارک دیده شده بود و جنایتکاران دولتی تحت حمایت دولت فرانسه و ماموران امنیتی این کشور، برای آغاز اجرای این طرح، نخست هواپیمای حامل رئیس جمهور را سرنگون کردند و سپس به این بهانه، اجرای طرح را آغاز کردند. این جنایت با انگیزه جلوگیری از پیروزی ملیون و میهن‌دوستانی سازمان داده شد، که بسوی پایتخت در حرکت بودند، و خود را برای تشکیل يك دولت ملی و مستقل از استعمارگران فرانسوی آماده می‌کردند. دولت فرانسه بلافاصله به بهانه رساندن کمک‌های انسان‌دوستانه عملیات مستقیم خود را برای جلوگیری از پیروزی جبهه میهنی آغاز کرد، تا دولت دست‌نشانده و جنایتکار «رواندا» را از سقوط نجات دهد، و این درحالی بود، که دولت بشدت سرگرم قتل عام مردم بود و رسانه‌های گروهی یا سکوت اختیار کرده بودند و یا بصورت تحریف شده، برخی اطلاعات را درباره این قتل عام، پخش می‌کردند؛ بدون ذکر نقش دولت «رواندا»!

اخیراً، هفته‌نامه حزب کمونیست فرانسه، بنام «انقلاب»، متن مصاحبه‌ای را با یکی از اعضای زن رهبری جبهه میهن پرستان، بنام «جا موکاکی مویکا»، چاپ کرده است، که گوشه‌هایی از فاجعه «رواندا» در آن منعکس است. براساس این مصاحبه، رئیس جمهور «رواندا»، که در جریان توطئه سقوط هواپیمای کشته شد، احتمالاً قرارداد یا موافقت‌نامه «آردشا» را، که براساس آن می‌توانست صلح در سراسر «رواندا» برقرار شود، امضاء کرده بود. در واقع يك تشکیلات فاشیستی، که تنها با فاشیسم هیتلری قابل مقایسه است، این کشتار را سازمان داد. اینکه سعی می‌کنند به این جنایت هولناک، جنبه قبیله‌ای بدهند، فقط برای

گمراه کردن اذهان عمومی مردم جهان است. فاشیست‌ها، حتی منتظر نتیجه تحقیقات مربوط به سقوط هواپیمای رئیس جمهور نشدند و همانگونه که برنامه‌شان بود، قتل‌عام را شروع کردند، تا اوضاع را آشفته‌کنند و از دست یافتن میهن پرستان به قدرت جلوگیری کنند. آنها، که قتل‌عام را شروع کردند، در واقع همانانی بودند، که هواپیمای رئیس‌جمهور را سرنگون کردند. یعنی: محافظین رئیس جمهور، چریک‌های دولتی، نزدیکان ریاست جمهوری و خلاصه همه آنها، که ظاهراً از جمع یاران ریاست جمهور بودند، اما به محض اطلاع از موافقت احتمالی ری با موافقت‌نامه «آردشا»، در برابر او قرار گرفتند و سرانجام کمر به قتل او بستند.

زمان حادثه سقوط هواپیمای، که ظاهراً انگیزه آغاز قتل عام قومی اعلام می‌شود، خود گویای واقعت است. رئیس جمهور با هواپیمای از نشست «دارالسلام» در تانزانیا مراجع می‌کرد. نشست، که در آن روسای دولت‌های منطقه برای یافتن يك راه حل سیاسی برای مسئله منطقه، به رایزنی با یکدیگر پرداخته بودند.

همگان می‌دانند، که در این نشست، يك شخصیت مهم دیگر نیز از طرف «رواندا» شرکت داشته است. او رئیس کابینه و وزیر دفاع «رواندا» بود، که فقط يك روز پیش از رئیس جمهور «رواندا»، به کشور بازگشت. اکنون همه ذهن‌ها درباره سقوط هواپیمای ریاست جمهوری و آغاز قتل عام متوجه است!

در نشست تانزانیا، که دو ماه اورت برپا شد، موافقت‌نامه «آردشا» به امضاء رسید، براساس این طرح انتقال حکومت و برقراری صلح در «رواندا» بصورت دو مرحله‌ای و پیش از برگزاری انتخابات و با مشارکت جبهه میهن پرستان در حکومت، تحقق می‌یافت. در این صورت می‌بایستی نیروهای مسلح جبهه به ارتش ملی بپیوندند.

در «رواندا» قوم‌های «موتوس»، اکثراً کشاورز، «توتسی»، دام‌دار و دام‌پرور و «بالوس»، تا اندازه‌ای اغلب ساکن هستند و کمتر حرکت می‌کنند. آنها همگی در يك فضا زندگی می‌کنند و همگی تحت فشار سیاسی-اقتصادی حکومت قرار داشته‌اند. آنها به يك زبان حرف می‌زنند، يك مذهب دارند و حتی غذاهای آنها نیز با یکدیگر تفاوت چندانی ندارد. بصورت سنتی با یکدیگر ازدواج می‌کنند. هیچ دلیلی برای اختلافات بین آنها وجود ندارد. کار در مراکز مختلف تولیدی و تنوع شغل و حرفه نیز هرگز نمی‌تواند انگیزه اختلاف باشد. دشمن، اختلافات اجتماعی را می‌خواهد اختلاف نژادی معرفی کند و این يك حيله تبلیغاتی بیش نیست. آنچه در «رواندا» می‌گذرد، يك مبارزه سیاسی است، برای بدست گرفتن قدرت و آنها، که در این راه مبارزه می‌کنند، می‌دانند معیارهای قبیله‌ای نمی‌تواند ضامن دمکراسی باشد. این دشمن است، که سعی می‌کند این مبارزه را، مبارزه يك قبیله برای تسلط بر قبائل دیگر معرفی کند.

«رواندا» در حقیقت با آنکه کشوری فقیر محسوب می‌شود، در خط مقدم تأمین خواست‌های امپریالیسم فرانسه قرار دارد؛ بویژه در جنوب افریقا. «رواندا» همسایه زئیر است؛ یعنی کشوری، که سرمایه‌داری فرانسه در آن منابع عظیمی دارد و بهمین جهت از رئیس‌جمهور آن «موبوتو»، که هم‌گونه در خدمت دولت فرانسه قرارداد، حمایت همه جانبه می‌کند. البته حمایت از دولت‌های دست‌نشانده افریقا، در آن دسته از کشورها، که فرانسه زبان هستند، در چندان است. امروز در افریقا می‌دانند، که زئیر کشوری بی‌رمق ربی خون شده است، زیرا فرانسه بی‌پروا آفریقا را کرده است. «موبوتو»، رئیس‌جمهور زئیر، فقط با اتکا به دیکتاتوری به حکومت ادامه می‌دهد. او نه تنها به دمکراسی در «زئیر» تن نمی‌دهد، بلکه دمکراسی را برای همسایگانش (از جمله «رواندا») نیز قبول نمی‌کند!

حمایت از کشورهای فرانسه زبان افریقا توسط فرانسه، يك استراتژی است. در منطقه فرانسوی زبان دریاچه‌های بزرگ قرار دارند. فرانسه این منطقه را در واقع تخته پرش فرهنگ و زبان خود در افریقا می‌داند و در دخالت در آن لحظه‌ای تردید به خود راه نمی‌دهد. همین است، که اغلب «موبوتو»، بعنوان کارگزار دولت فرانسه، در حل و فصل مسائل منطقه وارد عمل می‌شود.

کلیه این حمایت‌ها و دخالت‌ها برای تضمین غارت افریقا توسط دولت سرمایه‌داری فرانسه صورت می‌گیرد. حتی در «رواندا»، که يك کشور فقیر است. حتی در این کشور فقیر نیز فرانسه منابع مالی دارد و از آن حمایت می‌کند. «رواندا» مرکز بزرگ قاچاق اسلحه برای خاورمیانه محسوب می‌شود.

امروز در افریقا، این درک عمومی بسرعت تعمیق می‌یابد، که افریقا يك قرن به عقب بازگشته و یا آنرا می‌خواهند بازگردانند. امپریالیسم و سرمایه‌داری لجام کسینخته اروپای غربی در تلاش تقسیم مجدد افریقا است. هر دولت سرمایه‌داری اروپای غربی، که توان و سابقه استعماری قوی‌تری دارد، سعی می‌کند، سهم بیشتری از این تقسیم مجدد را نصیب خود کند! این يك فصل جدید از تاریخی است، که در پایان قرن ۲۰ و با فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، آغاز شده است.

عرفات:

فلسطین نباید به اشغال «بانک جهانی» درآید!

تراپ شکیب

فلسطین انقلابی وارد مرحله جدیدی از حیات خود می‌شود. اولین گام‌ها، هر چند سست و ناتوان، برداشته شد و ظاهراً طرفین درگیر تصمیم بزرگانه آن دارند. مذاکراتی که از اسلو شروع شده بود، در واشنگتن و سپس قاهره ادامه یافت و منجر به ترک بخشی از اراضی اشغالی توسط اشغالگران اسرائیلی شد. اما هنوز نمی‌توان از آزادی سرزمین‌ها سخن گفت. چرا، که بنظر می‌رسد راهی دراز و مشکلاتی بس پیچیده، تا انجام نهائی توافق‌ها باقی است. نوار غزه به وسعت ۲۶۲ کیلومتر مربع و یک میلیون جمعیت و اریحا به وسعت ۶۲ کیلومترمربع و ۱۵ هزار جمعیت در اولین مرحله به دولت موقت فلسطین سپرده شد و یاسر عرفات، رهبر ۶۵ ساله سازمان آزادیبخش و رئیس دولت موقت، برای اولین بار پس از ۲۷ سال تبعید، آزادانه پا به خاک فلسطین گذاشت و به میان هم میهنان خویش بازگشت.

خلق فلسطین، که در جریان سال‌های دشوار اشغال سرزمین فلسطین و مبارزه با اشغالگران آبدیده شده است، با شور و شمع و در عین حال احتیاط از رهبر خویش استقبال کرد. در روز ورود عرفات به غزه، زن جوانی به خبرنگاران گفت: «چون می‌ترسیم، زیاد از خود امید و شور نشان نمی‌دهیم، چرا که مسکن است بعداً سرخورده شویم. ابوعاص در میان ماست، دوستش داریم رجایش اینجاست. ولی می‌دانیم، که تنها حضور روی مسائل راحل نمی‌کند. کوهی از مشکلات وجود دارد. به همین دلیل ترجیح می‌دهیم، ببینیم، اودر عمل چه خواهد کرد...». عدم امکانات مالی، ویرانه‌های باقی مانده از دوران اشغال، افزایش و کاهش توافق‌های نامادانه و قبول شرایط تحمیلی اشغالگران و ... از جمله مشکلاتی است، که بر سر راه آزادی کامل سرزمین‌های اشغالی و خلق فلسطین وجود دارند.

فقط نوار غزه با یک میلیون جمعیت، دارای ۴۰۰۰ مهاجر اسرائیلی از نوع مخالفان صلح است، که ۱۱٪ زمینها را در این منطقه در اختیار دارند. در میان فلسطینی‌ها نیز هم گروه‌های مسلح حاضر به تکلیف از توافق‌ها نیستند. در همین رابطه «شیربرقوتی»، دبیر اول حزب خلق فلسطین (حزب کمونیست سابق)، گفت: «مذاکرات اسلو براساس پرنسپ بود، ما می‌بایستی هشجاری نشان می‌دادیم، تا این گفتگوها ترجیحاً منافع ما باشد. چیزی، که در توافق‌های حاصله در قاهره، انجام نشد. برعکس اکنون شاهد پدیده‌های خطرناکی هستیم. مثلاً عدم رعایت تعهدات مبتنی بر ادامه آزادسازی سرزمین‌ها، انسداد اورشلیم، حمایت مهاجرین مسلح مستقر در اراضی اشغالی...، تقسیم جغرافیایی غزه به چهار قسمت و اریحا به دو قسمت، که این آخری خود باندازه یک قاب دستمال است، بدون هیچ امکان ارتباطی. برای فلسطینی‌ها رفت و آمد در این مناطق بسیار مشکلتر از سابق شده است. مجموعه این مسائل برقراری نظم و حصول راه حل نهایی را بسیار مشکل کرده است. اگر سریم این فاز را پشت سر بگذاریم، امیدی، که هم اکنون نیز بسیار شکننده است، برای تشکیل دولت مستقل و برقراری صلح، امیدها به یاس مبدل خواهد شد».

مسئله دیگر توافق برسر ایجاد نیروهای گشتی مختلط فلسطینی-اسرائیلی است، که مسئول امنیت جاده‌های ارتباطی کمپ‌های مهاجرنشین اسرائیلی هستند. در واقع فلسطینی‌ها مجبور به حفظ و حراست از کمپ‌هایی هستند، که ایجاد آنها در اساس غیرقانونی است و تازه این مهاجرین حق دارند، که در اریحا و غزه مسلحانه رفت و آمد کنند، که این خود از نظر سیاسی غیرقابل قبول و بار سنگینی از نظر تامین امنیت است. و سرانجام نباید فراموش کرد، که تمام تصمیمات دولت موقت و حتی تعیین وزراء تحت کنترل اسرائیل است. ما باید از این روابط خود را برهانیم و بطرف یک خودمختاری و ایجاد دولت واقعی حرکت کنیم. این امکان دارد، بشرطی که متحد شویم و بتوانیم حمایت انکار صومی و دنیای عرب را جلب کنیم. فکر می‌کنم می‌توانیم چیزی بنا کنیم، بشرط اینکه پرنسپ‌های مذاکرات اسلو در نظر گرفته شود، موجودیت خلق برسیست شناخته شود و راه حل مشکلات موجود و استرداد سرزمین‌ها طی

برنامه سه ساله پیش‌بینی شده، براساس تظلمات‌های ۲۴۲ و ۲۲۸ شورای امنیت واقعیت یابد».

خلق با ۵ میلیون جمعیت، که ۲ میلیون آن در دیگر نقاط نوار خاک و بخصوص در کشورهای عربی همسایه اسرائیل پراکنده‌اند، در انتظار بسر می‌برند. آنچه که بازپس داده شد، به ویرانه‌ای می‌ماند، که بقول خود فلسطینی‌ها برای ساختن همه چیز در آن باید از صفر و حتی زیر صفر شروع کرد و آنچه که وجود دارد نیز، تا چندی دیگر نخواهد بود: برق، تلفن، پست ...، که همه متعلق به سیستم سراسری اسرائیل است. حتی در خود اورشلیم، که بازپس‌گیری آن حتی در مرحله حرف هم نیست، علیرغم قسمت شرقی مدون یهودی‌نشین آن، فقر، مرگ و میر کودکان، عدم تامین اجتماعی، نبود امکانات بهداشتی و ... در قسمت غربی آن، که مسلمان-سیحی‌نشین است، پیداد می‌کند. ۱۸۲ دلار بودجه بهداشتی سرانه در غرب شهر و ۲۷۰ دلار در بخش دیگر و ...

راه‌اندازی اقتصاد یکی از عاجل‌ترین برنامه‌های دولت موقت فلسطین است. «تیبیل‌شمت»، مسئول برنامه‌ریزی و همیاری در دولت، که در واقع نخست‌وزیر محسوب می‌شود، اظهار داشت: «از ۷۲۰ میلیون دلاری، که وعده شده بود، فقط ۴۷ میلیون دریافت کردیم. یاسر عرفات کم کم متوجه می‌شود، که فقط باید روی خودمان حساب کنیم. باید فوراً یک سیستم اداری متسجم ایجاد کرد، تا اعتماد سرمایه‌داران فلسطینی برای سرمایه‌گذاری در اینجا، جلب شود!». بخاطر مجموعه شرایط، طرح‌های پیش‌بینی شده بسیار محدود است. طرح پاکسازی غزه، که گویا دولت فرانسه مخارج آنرا متعهد شده و دولت موقت از این طریق پیش‌بینی می‌کند، که ۱۵۰۰۰ نفر شاغل خواهند شد. طرح دیگر احداث مسکن است. برای عملی کردن این طرح، دولت به افراد کمک خواهد کرد، که از کمپانی‌های مالی فلسطینی و بانک‌ها وام مسکن برای احداث ۲۵۰۰۰ واحد دریافت دارند. اینجا نیز پیش‌بینی می‌کنند، که از این طریق ۲۵ هزار نفر بدست ۶ ماهه الی یکسال کار خواهند داشت. تعداد بیکاران غزه حداقل ۱۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود.

از آنجا که کمک‌های وعده شده در مرحله حرف باقی مانده است، از دیگر اقدامات آتی دولت، جمع‌آوری مالیات‌ها خواهد بود. خود عرفات از جمله در این مورد، در شورا انگیزترین میتینگ پس از بازگشت به میهن، که در اردوگاه جبلیه انجام شد، گفت: «بانک جهانی خواست، شرایطی را به ما تحمیل کند، که من نپذیرفتم. من قبول نمی‌کنم، که خارجی اقتصاد ما را تحت کنترل داشته باشد. آیا ما که هنوز از شر اشغال نظامی خلاص نشده‌ایم، باید پس از این از اشغال اقتصادی رنج ببریم؟ من می‌گویم نه». و ادامه می‌دهد: «می‌خواهم با شما کاملاً رک باشم، موافقتنامه‌ای، که ما با اسرائیل امضاء کردیم، رضایتبخش نیست. اما این بیشترین چیزی است، که ما در بدترین شرایط توانستیم بدست آوریم».

علیرغم همه اینها، «ابوعاصرا» امیدوار است: «جبلیه بهترین رمزنگانش را به جنبش اهداء کرد. از جبلیه است، که فرزندان (انقلاب) و زنان دلور آمدند. امروز اما وظیفه‌ای، که بعهده ماست، بسی مشکلتر است. می‌دانم، که می‌توانیم روی دست‌های فرزندان جبلیه... برای ایجاد دولت فلسطین حساب کنیم. دولتی، که پایتختش اورشلیم خواهد بود».

عرفات از آرزوی خلق فلسطین گفت و از حقیقت تلخ مربوط به شرایط کنونی جهان و امکاناتی، که خلق فلسطین برای رسیدن به آرزوهایش دارد. صرفنظر از پاره‌ای مخالفت‌های درونی سازمان آزادیبخش فلسطین با طرح صلح، که بیشتر می‌تواند جنبه دیپلماتیک در یک کارزار سیاسی پیچیده در خارومیانه داشته باشد، همه شواهد نشان می‌دهد، که کلیه سازمان‌های فلسطین، جز تندروهای، که ایران آنها را حمایت می‌کند، برای پیش تازاندن روند صلح با یکدیگر همگامند. هیچکس نمی‌تواند حدس بزند، آنها، که اهداف حداکثر را اعلام می‌کنند، در دل خود به چه حد و حدودی از اهدافشان راضی هستند و اصولاً فشارهای سیاسی-تبلیغاتی، که در مخالفت‌خوانی‌ها از هر دو سو طرح می‌شود، تا رسیدن به کدام اهداف ادامه خواهد یافت. نبرد سیاسی مرصه نویزی است، که خلق فلسطین با آن آشنا می‌شود، همچنان که با مشکلات عظیم اداره کشور آشنا می‌شود. مرصه‌ای، که در نخستین گام آن، یاسر عرفات با هوشیاری از توطئه‌های بانک جهانی با خلق فلسطین سخن گفت. توطئه‌ای، که سران رژیم ایران علیرغم جنجالی، که برای مبارزه با استکبار اغلب برپا می‌کنند و با یاسر عرفات نیز برسر صلح با اسرائیل ستیز می‌کنند، براحتی و با ۴۰ میلیارد دلار بدهی در دام آن افتاده‌اند و اکنون ۵ سال است برنامه‌های دیکته شده «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» را اجرا می‌کنند؛ بدون آنکه با مردم ایران از توافق‌های پشت پرده در این مورد سخن بگویند.

سخنی با همه توده ای ها: در صفوف حزب متحد شوید!

لحظات سرنوشت ساز برای ایران و سرانجام قطعی انقلاب ۵۷ فرامی رسد

برای پیشبرد انقلاب مبارزه کنیم!

رفقای عزیز و گرامی راه توده!

باسلام گرم. برای همه شما در مسیر مبارزه دشواری، که بر عهده گرفته‌اید، آرزوی موفقیت داریم. به همراه این نامه نوشته‌ای را برای شما ضمیمه کرده‌ام، که نشان‌دهنده پرسش‌هایی است، که امروز برای بسیاری از ما، در مورد مشی کنونی حزب، وجود دارد و پاسخ‌هایی، که شاید بتوان برای آنها یافت. اما از آنجا که این نوشته بسیار طولانی‌تر از آنچه، که در نظر داشتم از آب درآمد، بناچار پاره‌ای از توضیحات و استدلال‌های اضافی حذف گردید. نتیجه آنکه در بیان مطالب گاه پاره‌گی و گسست به چشم می‌خورد، که امیدوارم پژوهش مرا در این زمینه بپذیرید. می‌دانم همه آنچه در این نوشته بیان گردیده است، الزاما با نظرات شما هم‌خوانی ندارد، اما تنها انتظار من از شما اینست، که در هر مورد، که انتقادات نسبت به مشی کنونی حزب را روا نمی‌دانید، نسبت به پرسش‌هایی، که برای من و امثال من مطرح است، ولو به طور کلی پاسخی ارائه دهید. اطمینان داشته باشید، که از هرگونه همکاری با شما، تا آنجا که در توان داشته باشم، کوتاهی نخواهم کرد. باز هم برای شما آرزوی موفقیت و پیروزی دارم.

آ. ک. - تیرماه ۷۲

زاینده این دشواری‌ها را مورد توجه قرار دهیم. به همین دلیل این نوشته را از حلقه پیدایش رکود کنونی در حزب آغاز می‌کنیم.

چرا در رکود و انفعال گرفتار آمده‌ایم؟

ساده‌ترین و در عین حال نادرست‌ترین پاسخی، که به این پرسش می‌توان داد، چنین است: در شرایط رکود و بحرانی، که جنبش ما در آن دست و پا می‌زند، سرخوردگی، ناامیدی و انفعال امری است طبیعی و لذا نباید برای یافتن علل آن بیهوده انرژی و وقت خود را از دست داد. مطابق این نظر، انفعال امری است صرفاً روحی و روانی و نه یک مسئله مربوط به خط مشی سیاسی. اما واقعیت چنین نیست. لاقول در شرایط مشخص جنبش ما، چنین نیست. علل رکود و انفعال کنونی را باید در سیاست‌ها و اهداف جستجو کرد و نه در روحیه افراد. بگذارید این مطلب را کمی بیشتر دنبال کنیم.

چگونه یک حزب سیاسی می‌تواند در موضع انفعال قرار بگیرد، یا نگیرد؟

برای اینکه یک حزب سیاسی و اعضاء آن در موضع انفعال باقی نمانند، چاره‌ای ندارند، جز آنکه همواره در مرکز نبرد اجتماعی قرار داشته باشند و برای اینکه یک حزب بتواند در مرکز حوادث و وقایع، در مرکز مبارزه و نبرد اجتماعی قرار گیرد، باید صحنه نبردی، که در هر لحظه انتخاب می‌کند، صحنه اصلی‌ترین نبرد جامعه باشد. صحنه نبردی، که تمام توجه جامعه و منافع بلافصل جامعه در یک لحظه معین، معطوف به آن است. مثلاً در کشور ما، تا سال ۱۳۶۷، مبارزه علیه جنگ به میزان زیادی عرصه یک نبرد اساسی در جامعه ما بود. به همین دلیل حزب ما و سایر نیروهای سیاسی توانستند، بدلیل آنکه در همین صحنه فعالیت می‌کردند، هم‌چنان به حیات سیاسی نسبتاً فعال خود در داخل و خارج از کشور ادامه دهند. پس از این دوران، مبارزه اقتصادی و طبقاتی، که تا آن زمان بشدت، اما در پشت صحنه جریان داشت، از پرده بیرون افتاد و عرصه نبرد اجتماعی را به تصرف خود درآورد.

از حدود دو سال پیش مبارزه برای آزادی‌های سیاسی، در کنار مبارزه طبقاتی، در مرکز نبرد اجتماعی قرار گرفته است. مسئله طرد مجرمه رژیم (نظام) در جامعه ما، فعلاً صحنه اساسی مبارزه نیست.

حزب ما از سال‌های ۶۲ و ۶۳ با انتخاب شمار سرنگونی و بمدا «طرد ولایت ققیه»، اساساً خود را از عرصه‌های اصلی مبارزه اجتماعی خارج ساخت. مرکز اصلی مبارزه، در تمام دوران پس از انقلاب تا به امروز، بر روی مبارزه طبقاتی و نبرد «که بر که»، متمرکز بوده است و این نبرد هم‌چنان ادامه

حوادث و وقایع نگران‌کننده‌ای، که این روزها در کشور ما جریان دارد، توجه همگان، و از جمله اعضاء حزب ما را بیش از پیش متوجه خود ساخته است. از یک سو، پس از یک دوره مبارزه سخت، بوژوازی بزرگ تجاری، در چهره گروه‌بندی ارتجایی رسالت-حجتیه، هر روز بیش از روز قبل اهم‌های تعیین‌کننده حکومت جمهوری اسلامی را در کنترل خود قرار می‌دهد و می‌رود، تا حاکمیت مطلق و عنان گسیخته خود را بر جامعه برقرار کند. اکثریت مجلس اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و بالاخره ریاست جمهوری و ولایت ققیه تحت کنترل کامل آنها قرار گرفته و یا به گروگان آنان درآمده‌اند. تثبیت این حاکمیت، یعنی تسلط کامل و بی‌چون و چرای ضد انقلابی‌ترین نیروی اجتماعی و ارتجایی‌ترین سبک‌گیری سیاسی برسرنوشت جامعه. از سوی دیگر جناح‌های مخالف دارورسته مانیایی حجتیه-رسالت ناامیدانه به آخرین مقاربت‌ها دست می‌زنند و هر روز بیش از پیش ناگزیر به ترک آخرین مواضع خود و واگذاری آنها به ارتجاع می‌شوند. برای باقی ماندن در صحنه، به تظاهرات بر علیه «کوکاکولا» و «مک‌دونالد» می‌پردازند و از پایمال شدن «آرمان‌های انقلاب» ابراز تاسف می‌کنند.

نارضایتی مردم هر روز اوج بیشتری می‌گیرد، اما این نیروهای ارتجاع هستند، که بر امواج این نارضایتی سوار شده، آن را برای تحکیم حاکمیت خود و به عقب راندن مخالفین و رقبا به کار می‌برند. از اینرو، امید به یک تحول در مجموعه نظام سیاسی ما، با بیم اینکه این تحول در جهت حاکمیت بی‌تقاب ارتجاع و ضد انقلاب چرخش یابد، توأم گردیده است.

در حالیکه شرایط، بیش از هر زمان دیگری، برای پایه‌ریزی اتحادی انقلابی مساعد است و این اتحاد قادر به عقب راندن حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ تجاری و ارتجاع رسالت-حجتیه است، اما نیروهای خلق در تفرقه به سربرده، هیچیک به پشتیبانی از دیگری برنی‌خیزد و در نتیجه ارتجاع فرصت می‌یابد، تا همه آنها را در موضع ضعف و انفعال نگه‌دارد و بتدریج نابود کند.

و اما در مورد حزب ما، برهیچ‌کس پوشیده نیست، که حزب اکنون در یکی از سخت‌ترین دوران‌های حیات سیاسی خود به سر می‌برد. دستگیری و بمدا نابودی بخش اعظمی از رهبران حزب از یک سو و تحولات بین‌المللی چند ساله اخیر از سوی دیگر، در تشدید این وضعیت بطور مستقیم و غیرمستقیم دخالت داشته‌اند، اما اساس و منشاء آن نبوده‌اند.

مشخصات اساسی وضعیت کنونی حزب ما عبارتست از: رکود و انفعال سیاسی، که سرقاپای حیات آن را دربر گرفته است، فقدان وحدت بر سر اساسی‌ترین مسایل جنبش انقلابی و تفرقه و پراکندگی سازمانی. برای آنکه بتوانیم بر دشواری‌های موجود در حزب خود غلبه کنیم، لازم است علل و عوامل

بنظر آیند، اما واقعیت آن است، که همه این احکام، «بیرغم ظاهراً قانع کننده و بی چون و چرایی، که دارند، در ماهیت خود، اشتباه‌آمیز و گمراه کننده‌اند. چرا؟ برای پاسخ به این پرسش، نخست باید در نظر داشته باشیم، که روح حاکم بر این فرمول‌بندی‌ها و در نتیجه شیوه برخورد حزب، به مسئله تغییرات انقلابی در کشور ما، با واقعیات یک جامعه در جریان انقلاب، متناسب نیست و بیشتر درچارچوب یک رژیم اختناتی کلاسیک، مانند رژیم شاه، قرار دارد. در واقع سیاست حزب، وجود یک انقلاب و تاثیرات عظیم آن را در سرتاسر جامعه، به کلی نادیده می‌گیرد.

شمار «طرد رژیم ولایت فقیه»، بعنوان شمار اساسی حزب برای یک دوران معین، شمار درستی بود، اگر همین رژیم برآمده از یک انقلاب نیرومند مردمی نبود، اگر در سرتاسر جامعه، مبارزه طبقاتی بسیار حاد و گسترده‌ای برسر حاکمیت و راه رشد اقتصادی و اجتماعی جریان نداشت، اگر همین ولایت فقیه، برای آنکه عمر خود را چند صباحی طولانی‌تر کند، ناچار نبود، مدام از مستضعفان و محرومان صحبت کند، زندگیش را فقیرانه و غذایش را نان و آب‌گوش‌نشان دهد. اینکه آنها «روانگری می‌کنند، اصولاً اهمیتی ندارد. مسئله مهم این است، که چرا آنها ناچار و ناگزیر به «روانگری هستند؟ چرا یک دیکتاتور عادی، مثل شاه، ناچار به «روانگری نیست؟ چرا شاه در نیاروران و انواع واقسام کاخ‌هایش زندگی می‌کرد، برای اسکی به سویس و برای تفریح به کیش می‌رفت، از ثروت انسانی‌ای برخوردار بود و هیچ کس هم جرات اعتراض نداشت، ولی همین جناب «ولی فقیه» در خانه خودش، از ترس پاسدارها و محافظین خودش، باید خود را به گدایی بزند؟ پاسخ روشن است، رژیم شاه حاصل یک کودتای ضد انقلابی در شرایط شکست جنبش مردم بود و رژیم ولایت فقیه، میره‌چین یک انقلاب نیرومند مردمی در شرایط امتحانی جنبش و خواسته‌های خلق. ضربه به حزب توده ایران، ضربه عظیمی به این جنبش بود، اما اشتباه نکنیم، پایان این جنبش نبود. از اینرو تنها و تنها فشار عظیم و نیرومند توده مردم، تنها مهر و نشان صیقل خواسته‌های انقلاب بر پیکر جامعه ماست، که نیروهای حاکم کنونی در ج.ا. را به چنین موضع دفاعی عقب رانده است. تمام سیاست حزب ما در سال‌های پس از انقلاب، بر مبنای همین فشار، همین جنبش و ضرورت تشدید و تعمیق آن استوار شده بود و تمام سیاست کنونی حزب، برانداخته گرفتن این فشار و به حساب نیارودن آن، مبتنی است. اما این فشار خلق، این جنبش مردمی، واقعا وجود دارد، چه ما آن را به حساب بیاریم و چه به حساب نیاریم. اگر آن را به حساب آوردیم، می‌توانیم در نبرد واقعی جامعه شرکت کنیم و حزبی فعال و موثر باشیم. اگر آن را به حساب نیاریم، مردم بدین خاطر دست از مبارزه خواهند کشید، این مانع، که نظاره‌گر و منفعل شده‌ایم.

خطر خونین ترین برخوردها بین توده مردم بر اثر سیاست های ارتجاع حاکم، هر لحظه بیشتر می شود

از اینرو، تا لحظه‌ای، که نبرد «که بر که» ادامه دارد، ایدئولوژی انقلابی در جامعه از میدان بیرون نشده و جنبش توده‌ها، فشار نیروهای انقلاب و مقاومت خلق، تا بدان حد نیرومند است، که جناح حاکم برای بقای خود در قدرت مجبور به «روانگری»، مجبور به گرفتن ظاهر انقلابی است. برای ما این امید وجود دارد، که بتوانیم ارتجاع را درچارچوب نظام موجود به عقب برانیم. به همین دلیل، حکم مرکزی شمار طرد ولایت فقیه و فرضیه شکست انقلاب، یعنی اینکه امکان هرگونه تحول کیفی جامعه، در چارچوب نظام، به کلی منتفی است، قطعیت ندارد. چنین امکانی به عنوان یک «امکان» وجود دارد. وجود این امکان، از ماهیت رژیم ناشی نمی‌شود، بلکه از واقعیت انقلاب، مقاومت خلق و جنبش توده‌ها سرچشمه می‌گیرد.

اگر در مبارزه طبقات بر سر کسب حاکمیت شرکت نکرده‌ایم، بخاطر آن نبوده است، که قادر به تلقین اهداف استراتژیک و تاکتیکی نبوده‌ایم، بلکه از

دارد. حتی در تمام دوران جنگ نیز مبارزه بر سر کسب حاکمیت، بدون کمترین وقفه، از هر سو ادامه داشت، ولی شرایط جنگ مانع از آن بود، که تیغ‌ها در مقابل همگان از رو بسته شود. تنها از این رو بود، که تا آن هنگام، که جنگ خون بر زمین می‌ریخت، شمار سرنگونی و بعداً طرد ولایت فقیه نمی‌توانست نادرستی خود را، آن چنان که باید، آشکار نماید.

برخلاف آنچه گفته می‌شود، پس از خاتمه جنگ، جنبش به رکود مبتلا نگردید، برعکس جنبش با تمام شدت خود ادامه داشت، اما نه در آن عرصه‌ای، که ما خواهان آن بودیم و می‌خواستیم همگان را در راهش بسیج کنیم، بلکه در عرصه مبارزه انقلاب علیه ارتجاع، مبارزه بر سر کسب حاکمیت. در عرصه این مبارزه، شمار «رژیم ولایت فقیه» دیگر هیچ چیز برای گفتن نداشت و دقیقاً در ادامه همین روند بود، که نه فقط حزب ما، بلکه همه سازمان‌های سیاسی، که از شمارهای مشابه پیروی می‌کردند، به انفعال، رکود و گریز اعضاء دچار شدند و آن را به حساب رکود جنبش گذاشتند. هنگامی که یک نیروی سیاسی مبارزه خود را در عرصه‌ای پیش می‌برد، که در مرکز مبارزه و در نتیجه در مرکز توجه و دل‌نگرانی مردم قرار ندارد و تعیین کننده منافع بلاغصل آنها نیست، بالطبع در بین خلق مخاطبی نخواهد یافت. لازم به گفتن نیست، که در این شرایط، فعالیت محکوم به شکست و فعالین ناچار به انفعال خواهند بود.

برای آن که به راحتی منفعل شویم، همواره ضرور نیست، که جنبش خلق الزاماً متوقف شده باشد. ریشه واقعی انفعال در نامتناسب بودن شمارها و خواسته‌های یک مبارز باخواست‌های مشخص خلق در یک لحظه معین، قرار دارد و اگر مبارز به هیچ قیمتی حاضر نگردد، که خواسته‌های خلق را بپذیرد و برای همان خواسته‌ها مبارزه کند، بناگیز در حالتی زنجیر انفعال را خواهد کست، که خواسته‌های او به خواسته‌های خلق تبدیل شود. و این همان سرگذشت تلخ شمار، خط مشی و سیاست ما بوده است. در عرصه جنبش واقعا موجود، در پیکار اقتصادی و طبقاتی خلق، در صحنه نبرد لحظه به لحظه، ساعت به ساعت و تعیین کننده «که بر که» حضوری نداریم و هیچ نام‌نشانی از ما نیست، اما در انتظار روز معین نشستیم، که خلق جنبشی دیگر، مطابق امیال ما برپا کند، تا ما نغال و شاید به خیال خود رهبر آن شویم. تنها از این روست و تنها به همین دلیل است، که در مهلکه یک جنبش عظیم، در رکود گرفتار آمده‌ایم. تناقضی، که هیچگاه بدنبال یافت دلیل واقعی آن نرفته‌ایم.

می‌توان معتقد بود، که: «شاید رهبری حزب دچار اشتباه گردیده است و جنبش واقعا موجود جامعه را ندیده است، یا به آن بهای لازم را نداده است و یا شاید از کاربست دقیق اصل ضرورت تلقین اهداف استراتژیک با وظائف تاکتیکی روز عاجز مانده است، اما همه این‌ها به معنی نادرستی یک خواست اساسی، یعنی شمار سرنگونی یا طرد رژیم (نظام) نیست. آیا واقعا چنین است؟ پاسخ منفی است. اگر رهبری حزب در جنبش واقعا موجود، در نبرد «که بر که» شرکت نمی‌کند، در حقیقت بدین دلیل است، که منتقد است انقلاب بهمن اساساً شکست خورده است. شکست این انقلاب، یعنی آنکه نبرد «که بر که» به طور قطع به نفع ارتجاع خاتمه یافته است، یا اگر هنوز ادامه دارد، در بین نیروهای جریان دارد، که پیروزی هر یک از آنان به معنی یک دگرگونی کیفی، به معنی یک تحول در حاکمیت طبقاتی و در نتیجه یک تحول انقلابی یا ضد انقلابی نخواهد بود. و این نتیجه فرضیه شکست انقلاب است، که در شمار «طرد رژیم...» منعکس شده است.

اما همه این احکام، در تضاد سنگین با واقعیات جاری کشور ما قرار دارد. نه انقلاب بهمن بطور قطع شکست خورده است، نه نبرد «که بر که» خاتمه یافته است و نه نتیجه این نبرد برای جامعه و مردم ما بی‌تفاوت است. اینکه، نبود بر سر کسب حاکمیت، در طی دهسال گذشته در کشورمان ادامه داشته است، را دیگر همه‌مان به چشم می‌بینیم. اینکه، نتیجه این نبرد نیز برای جامعه و سرنوشت مردم بی‌تفاوت نیست، را نیز همه کما بیش احساس می‌کنیم. پس آنچه باقی می‌ماند، این است، که ببینیم، که چرا انقلاب بهمن هنوز دچار شکست قطعی نگردیده است و در نتیجه، چرا شمار «طرد رژیم ولایت فقیه»، شمار اساساً ناهرسی است. بررسی مسئله را از همین شمار آغاز می‌کنیم.

نظار «طرد رژیم ولایت فقیه» به چه معناست؟

از دیدگاه حزب، ولایت فقیه سبیل و نداد آن نظام ضد دموکراتیکی است، که در ایران کنونی حاکم است. نهاد و آن سیستم سیاسی-اجتماعی است، که بدون شکستن آن، بدون پشت سرگذاوردن آن، حرکت به جلو در جامعه امکان‌ناپذیر نیست. ولایت فقیه تجسم حاکمیت آن طبقه یا طبقاتی است، که تکامل جامعه ایران، خواه و ناخواه همه دیگر طبقات جامعه را علیه آنها متحد خواهد کرد. همه این‌ها شاید در شرایط امروز بیش از هر زمان دیگری درست

«جبهه واحد ضد ارتجاع» و باید تشکیل داد

۶

و اما اعتقاد ما، براین که شرایط مبارزه به هر یک از طرفین امکان خواهد داد، که بر پیشداری‌های خود غلبه کنند، نیز دیگر تقریباً امری روشن است. این در جناح بدلیل تضاد طبقاتی، که با هم دارند، هر دو دریافته‌اند، که صرف «ایدئولوژی اسلامی»، قادر به ایجاد سازش میان آنها نیست و لذا هر یک در جستجوی متحدانی در خارج از مجموعه حاکمیت می‌گردند. جناح راست، این متحدان را در بین سرمایه‌داران سلطنت طلب دیروز می‌جوید و جناح چپ در میان نیروهای دمکراتیک و مخالف. اگر امروز گروه‌بندی رسالت-حجتیه از هر زمان دیگر به دشمن خونین آزادی‌های دمکراتیک مبدل شده است، از جمله به همین دلیل است، که جناح چپ حاکمیت را از قرار گرفتن در کنار متحدان خود محروم کند.

جناح چپ حاکمیت، بدلیل اشتباهاتی، که در گذشته مرتکب شده است، نتوانسته است، حمایت سایر نیروهای انقلابی را به خود جلب کند. همین امر به ارتجاع رسالت-حجتیه امکان داده است، که بتواند مواضع خود را هر چه بیشتر در جامعه تحکیم کنند. سیاست کنونی حزب ما نیز نتوانسته است متأسفانه در این روند تأثیر سازنده‌ای برجای گذارد. و دقیقاً در همین جا است، که وظیفه حزب ما و نقش پراهمیت آن امروز، بیش از هر زمان دیگری، مشخص می‌شود. نباید اجازه دهیم، که بورژوازی بزرگ تجاری و نمایندگان ارتجاعی آن، با استفاده از اشتباهات گذشته نیروهای انقلابی، حاکمیت خود را برای یک دوره طولانی تثبیت و مستقر سازند.

«جبهه واحد ضد ارتجاع» حاکم، در

وسیع ترین شکل آن باید هرچه سریع تر

تشکیل شود تا از تسلط کامل بورژوازی

تجاری بزرگ ایران، مافیای حجتیه-رسالت

و شکست قطعی انقلاب جلوگیری شود

چه وظیفه‌ای در مقابل حزب ما قرار دارد؟

اگر این درست است، که جنبش خلق در کشور ما هنوز پایان نیافته است، که این جنبش همچنان توان تأثیرگذاری بر روندهای جاری کشور را داراست، که نیروهای انقلابی، پس از یک دوره تفرقه و اشتباه، بتدریج همدیگر را باز می‌یابند، که اتحاد این نیروها قادر است پیشرفت بیش از این سرمایه‌داری بزرگ و ارتجاع را در کشور ما متوقف کند، و در صورتی که همه این‌ها درست است، پس وظیفه ما این بوده است و این خواهد بود، که با تمام نیروی خود در کنار جنبش انقلابی توده‌ها قرار بگیریم و آن را در راه دستیابی به اهداف دمکراتیک خود، یاری دهیم. جنبشی، که مضمون اساسی آن، مبارزه از: مبارزه با ارتجاع، کوتاه کردن تسلط سرمایه‌داری بزرگ بر حیات سیاسی و اقتصادی کشور. سنگبری اقتصادی به نفع زحمتکشان شهر و روستا، آزادی‌های سیاسی، حاکمیت دمکراتیک و افزایش نقش مردم در اداره امور و خلاصه تمام آن مرصه‌هایی، که ضرورت حضور فعال توده‌ای‌ها در آن‌ها وجود دارد.

در حال حاضر، همانطور که نشریه «راه توده» (اردیبهشت ۷۲) بدرستی متذکر می‌شود «نیروی هدایت کننده رژیم ج.ا.ا. همانا مانیای پر قدرت حجتیه است، که از ابتدای پیروزی انقلاب، رهبری حزب توده ایران با هویشاری نسبت به عملکرد آن هشدار داد... این مانیای سیاسی-اقتصادی، که بی‌تردید سر نخ آن به سازمان‌های جاسوسی موساد و اینتلجنس سرویس و «سیای» آمریکا وصل است، در جهت سیاست‌های جهانی امپریالیسم-صهیونیسم، هدایت مستقیم و غیر مستقیم می‌شود و خود نیز در داخل کشور، رژیم را هدایت مستقیم و

آن جهت برده است، که این مبارزه را فاقد چشم‌انداز واقعی ارزیابی کرده‌ایم. و اگر این مبارزه را بدون چشم‌انداز واقعی ارزیابی کرده‌ایم، بدلیل آن برده است، که نیروی تعیین کننده انقلاب و جنبش خلق را بسیار کمتر از آنچه، که در واقع برده است، پنداشته‌ایم. تمام اشتباه سیاست و شعار کنونی ما در همین جا قرار دارد. برای ما جنبش با سرکوب حزب پایان یافته تلقی شد، در حالیکه این جنبش بسیار نیرومندتر از آن بود، که تنها با خروج حزب ما از صحنه خاتمه یابد. این همان چیزی بود، که رهبری حزب از لاپلای گفتارهای خون‌آلود خود از زندان قصد داشت برای ما پیغام دهد: زمان، زمان، زمان صدها کردن حزب نیست. زمان، زمان شرکت در جنبش عمومی خلق، در مبارزه میان انقلاب و ارتجاع، در نبرد طبقاتی، قرار داشتن در کنار توده‌های مردم و مخالفت با حاکمیت بی‌بازگشت نیروهای واپسگرا است. رهبری حزب، بخاطر نجات جان اعضا و برای باقی ماندن حزب در صحنه مبارزه توده‌ها، از قهرمانی چشم پوشید و ما بجای اینکه قهرمانی آنها را، که دقیقاً در همین جا قرار داشت، به مردم نشان دهیم، سیاستی را در پیش گرفتیم، که ما را از جنبش واقعی جامعه خارج ساخت و آنها را موجوداتی تسلیم شده و وامانده به مردم معرفی کرد. چنان خود تسلیم را باور کرده بودیم، که از هر کدام آنها، تا زمانی که زنده بودند، به تعداد انگشتان دست هم، یاد نکردیم. دهسال پیش، نبرد «که بر که» و امکان هرگونه تحول مثبت در چارچوب نظام را خاتمه یافته تلقی کردیم و خود را از آن کنار کشیدیم. در حالیکه این واقعیت بر ما عیان شده است، که تمام تحولات دهساله اخیر، تنها در چارچوب همین نبرد قابل تحلیل است و نه گویا آماده شدن تدریجی شرایط برای طرد رژیم ولایت فقیه!

همه آنچه گفتیم، یک روی سکه است، روی اصلی سکه. اما این سکه روی دیگری نیز دارد و آن عبارتست از تحلیل کنونی حزب از نیروها و جناح‌های موجود در ج.ا.

با پذیرش شکست انقلاب و با پذیرش اینکه، همه این نیروها در مجموع خود، ارتجاع را تشکیل می‌دهند، ما تحلیل طبقاتی از جناح‌های حاکم را کنار گذاشتیم و آنها را براساس مواضعی، که نسبت به حزب اتخاذ کرده‌اند، مدنظر قرار دادیم. چون همگی در سرکوب حزب اشتراک نظر داشته‌اند، پس همگی مرجع هستند. پس دیگر هر مبارزه‌ای هم، که باهم داشته باشند، جز دعوا بر سر لحاف ملا نخواهد بود. اما چنین شیوه نگرشی، هیچ تشابهی با مارکسیسم ندارد. سیاست حزب در سال‌های پس از انقلاب بر این مبتنی بود، که در صف حاکمیت برآمده از انقلاب، دو نیروی صدها در مقابل هم قرار گرفته‌اند. در یک سو نیروهای وابسته به لایه‌های پایین و توده‌های محروم جامعه، که نیروی تعیین کننده انقلاب بوده‌اند و در سوی دیگر، جناح‌های وابسته به بزرگ مالکان و سرمایه داران بزرگ. تضاد بین این دو نیرو، یک تضاد طبقاتی و بنیادین است، ولی اختلاف نگرش هر یک از آنها با متحدین خود، یک پدیده روانی و اعتقادی و در نتیجه روانی و ثانوی است، که با رشد و توسعه جنبش و با حرکت در جهت تعمیق و گسترش انقلاب، بتدریج زایل خواهد شد. بنابراین، این، باید در کنار نیروهای وابسته به توده‌های مردم قرار گرفت، در مبارزه جاری آن شرکت کرد و به آنها کمک کرد، تا بتوانند بر پیشداری‌ها و ذهنیات خود غلبه کنند. و تنها در آن صورت است، که امر اتحاد انقلاب و تشکیل جبهه متحد خلق، امکانپذیر خواهد بود. واقعیت‌های جاری کشور، بیش از هر زمان دیگر، صحت بی‌خنده این تحلیل را اثبات می‌کند.

این که مبارزه بین نیروهای دوقلو حاکمیت، یک مبارزه طبقاتی است و نه اختلاف بر سر تصاحب قدرت، قابل تردید نیست. اگر این مبارزه صرفاً برای کسب قدرت بود، در آن صورت، در شرایطی، که با دشمنانی بسیار نیرومند از هر سو مواجه بودند، هرگز بصورت دو جناح در مقابل هم سپر نمی‌کردند، در آن صورت، آن‌ها می‌توانستند به سازشی با یکدیگر دست یافته و قدرت را در میان خود تقسیم کنند. اگر هر یک از این جناح‌ها سهمی از قدرت حاکم را در تصاحب دارند، به معنای آن نیست، که هر دو برای اجرای یک سیاست طبقاتی واحد، به توافق رسیده‌اند، بلکه به معنای آن است، که هر یک بر مبنای تناسب نیروهای طبقاتی جامعه، سهمی از قدرت را در چنگ گرفته و آن را در جهت اهداف طبقاتی خاص خود، و علیه اهداف طرف مقابل، مورد استفاده قرار می‌دهد.

استقیم می‌کند. آنها در انحراف انقلاب از مسیر اصلی خود، نقش تاریخی را، مانند ایفاء کنند و این نقش هم چنان ادامه دارد.

می‌دانیم، که مانیای حجتیه تنها از خارج تغذیه نمی‌شود. پایگاه و نیروی تغذیه کننده آن در داخل، چیزی نیست، مگر طبقه بورژوازی بزرگ و بورژوازی بزرگ تجاری، که این مانیا و هیستور دارودسته روزنامه رسالت و دیگر نیروهای تعیین کننده حاکمیت جمهوری اسلامی، همگی به ناپندگی از وی و در جهت حفظ منافع آن به فعالیت مشغولند. اما، همه قرائن و شواهد حاکی از آن است، که حاکمیت این مانیا و نیروهای وابسته به آن، هنوز بطور مطلق و بی بازگشت برقرار نشده و در همه جا با مقاومت‌های بسیار جدی در میان خلق و نیروهای انقلابی، مصادف است (اصیان‌های نویتی مردم در همدان، اراک، شیراز، مشهد، زاهدان، نجف‌آباد، قزوین). وظیفه تاخیرناپذیر حزب ما جز آن نیست، که تمام نیروی مردم و مقاومت‌های پراکنده و سازمان یافته را علیه تسلط این مانیا و بورژوازی بزرگ حامی آن، متمرکز کند. هر گروهی، حزبی، طبقه‌ای، که بر علیه این دارودسته مبارزه می‌کند، باید مورد پشتیبانی حزب قرار گیرد. تمام نیروی سیاسی و ایدئولوژیک حزب باید بسیج شود، تا بتواند با همکاری و اتحاد با سایر نیروهای اجتماعی، پیشرفت این واپسگراترین و ضد انقلابی‌ترین طبقه جامعه ایران را مانع شود.

آنان که معتقدند، هر گونه مبارزه‌ای در چارچوب رژیم ولایت فقیه محکوم به شکست است، نتیجه می‌گیرند، که وظیفه ما نسبت به نیروهایی، که امروز علیه حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ و گروه‌بندی رسالت-حجتیه مبارزه می‌کنند، این خواهد بود، که به آنها اندرز دهیم و متذکر شویم، که بدون قرار گرفتن در 'جبهه ضد ولایت فقیه'، مبارزه آنها بی‌سرانجام است و بدین وسیله تصور می‌کنند، که 'حقانیت تاریخی' نصایح آنها اثبات خواهد شد. اینگونه افراد بهتر است، که به جای اینکه دنبال 'حقانیت تاریخی' باشند، تلاش کنند، تا به سهم خود، قدمی در مبارزه علیه حاکمیت این ارتجاع بی‌تقاب بردارند. با محکوم کردن دیگران به شکست، حقانیت هیچ کس اثبات نخواهد شد، این کراتهای و تزلزل است، که تماماً آشکار می‌گردد. در نادرست بودن اینگونه احکام به ظاهر انقلابی، همین بس، که کار است آنها در عمل به چنین نتایج فاجعه‌باری منتهی شده است.

اما، ولو اینکه بپذیریم، که تلاش در جهت آزادی و رهایی اجتماعی (روند هر مبارزه‌ای) در چارچوب رژیم ولایت فقیه، در تحلیل نهانی (و فقط در تحلیل نهانی) محکوم به ناکامی است، این نتیجه حاصل نخواهد شد، که سرنوشت پیکاری، که امروز در جامعه ما علیه تسلط گروه‌بندی رسالت-حجتیه در جریان است، برای کلیه نیروهای سیاسی و از جمله حزب ما و جنبش مردم، بی تفاوت است و یا از پیش مقدر شده است. به هیچ وجه چنین نیست. سرنوشت این مبارزه، سرنوشت همه ماست. شرکت در این مبارزه، ولو اینکه محکوم به ناکامی هم باشد، وظیفه تاخیرناپذیر ماست، چرا که تنها در جریان این مبارزه است، که اتحاد طبقه کارگر با لایه‌های پائین و میانی جامعه می‌تواند شکل گیرد و مستحکم شود. تلاش در جهت برقراری چنین اتحادی، بخودی خود دست‌آوردی آن چنان بزرگ است، که تمام سنگ‌پایه سیاست حزب ما در سال‌های پس از انقلاب بهمن براساس آن پی‌ریزی شده بود.

تصور اینکه 'رژیم ولایت فقیه' در مجموع خود در سراسیمه سقوط قرار دارد و بنابراین، حتی اگر سرمایه‌داری بزرگ و گروه‌بندی‌های وابسته به آن تمام قدرت را در دست گیرند، باز هم همراه با مجموعه رژیم به کنار خواهد رفت، اشتباه بسیار بزرگ دیگری است. اولاً، که این شیوه برخورد، هیچ شباهتی به شیوه نگرش مارکسیستی و توده‌ای ندارد و بیشتر بדרך همان حجتیه و طرفداران شمار 'هر چه بدتر، بهتر' می‌خورد. ثانیاً، معلوم نیست، که این 'سراسیمه سقوط' تا چندین سال بطول کشد و در این فاصله چه مقدار دیگر از امکانات و نیروهای مقاومت خلق را در کام خود فروکشد، و ثالثاً، اگر سرمایه‌داری بزرگ تجاری تمام اهرم‌های حاکمیت اقتصادی را در دست گیرد، در آن صورت حتی تغییر کل رژیم هم موجب کنار رفتن آن از قدرت واقعی نخواهد شد. چرا که از، باز هم از هر تغییری پیروزمند بیرون می‌آید و به اتکاء موضع اقتصادی خود، هرگونه مخالفت و مبارزه‌ای را در نقطه نابود می‌کند. این بار عده‌ای، آخوند حجتیه را از ناپندگی خود خلع و بجای آن، عده‌ای دیگر را با کت و شلوار و کراوات منصوب می‌کند، اما ماهیت سیاه حاکمیت آن دست نخورده باقی می‌ماند. آیا انقلاب ایران، با تمام قدرت و پشتوانه مردمی آن و با تمام نیرویی، که حزب ما تلاش کرد برای آن بسیج کند، مرفق شد برای نمونه ملی شدن تجارت خارجی را عملی کند؟ چگونه انتظار داریم این طبقه، در حالی که قدرت آن ده‌ها برابر شده است و ایدئولوژی تجارت را تمام در جامعه رسوخ می‌دهد، در تحولات آتی، که اساساً (و با سیاست کنونی

حزب) ست و سوری اجتماعی و طبقاتی آنها مشخص نخواهد بود، از قدرت کنار گذاشته شود؟ بنابراین، برای مبارزه با حاکمیت این طبقه، منتظر فردا، منتظر طرد رژیم نباید شد. باید همین امروز، براساس تضاد مبنی منافع آن با منافع اکثریت مطلق مردم، در کنار هر جنبش و نیرویی قرار گرفت، که حاضر است، با آن به مقابله بپردازد. باید ماهیت سیاه واقعی حاکمیت آن را، چهره ریاکارانه و دستان خون‌آلودش را در مقابل همگان به نمایش گذاشت. باید آن را به عقب نشینی وادار کرد، برای این کار، امروز در جامعه ما امکانات واقعی وجود دارد، فردا هیچ چیز معلوم نیست.

بنابر مجموعه آنچه تا بدینجا گفته شده، شمار 'طرد رژیم ولایت فقیه'، شعاری است نادرست، که بر مبنای ارزیابی اشتباه‌آمیز از شدت و حق جنبش توده‌ای و قدرت و تاثیر انقلاب و امکاناتی، که در برابر جامعه می‌گشاید، قرار دارد. این شمار برپاره‌ای اشتراکات شکلی میان جناح‌های مختلف حکومت جمهوری اسلامی انگشت تاکید گذاشته، تفاوت‌های طبقاتی و ماهوری میان آن‌ها را نادیده می‌گیرد. جناح چپ جمهوری اسلامی را به صرف اینکه زمانی برسروکوب حزب ما صحنه گذاشته است، از هرگونه توان و ظرفیت پیشرفت فکری و انقلابی محروم وانمود کرده، آن را با جناح راست حاکم (در عمل) همنگ و در یک کفه قرار می‌دهد. و عملاً به قدرت‌گیری این جناح یاری می‌رساند. این شمار، این توهم نادرست و خطرناک را بر وجود می‌آورد، که گویا حاکمیت هر یک از جناح‌های موجود در ج.ا. برای خلق و جامعه بی‌تفاوت است و طرد همه آنها را با هم طلب می‌کند. این شمار نیروی بسیج و مقاومت متشکل خلق را در مقابل حاکمیت سیاه سرمایه‌داری بزرگ درهم شکسته، نیروهای انقلابی را از یکدیگر جدا و در مقابل هم قرار داده، همه آنها را به همراه هم تضعیف می‌کند. در نتیجه همه این‌ها، این شمار، حزب ما را از نیرویی فعال و مبارزه‌جو به نظاره‌گر صرغ ارتجاع تبدیل کرده و آینده حزب را در معرض مخاطرات جدی قرار می‌دهد. این فهرست را می‌توان هم چنان ادامه داد. اما دهسال حاکمیت این شمارتاثیراتی بی‌اندازه مخرب آن بر حزب‌ما و جنبش، از هراستدلالی گریز است.

جنبش چپ و کمونیستی ایران، باید صف خود را از اپوزسیون راست رژیم و ارتجاع حاکم جدا کرده و به جنبش دمکراتیک و انقلابی کشور بپیوندد

با کنار گذاشتن این شمار، ما خواست تغییرات انقلابی جامعه را کنار نمی‌گذاریم، بلکه براین حکم علمی تاکید می‌کنیم، که تغییر انقلابی از دیدگاه ما، تغییر این یا آن شکل حکومت نیست، بلکه عبارتست از تغییر در حاکمیت طبقاتی، یعنی در مرحله کنونی، عبارتست از طرد حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ، بورژوازی تجاری و خلق ناپندگان آن از قدرت. این تغییر در چارچوب هر شکل و یا با تغییر هر شکل حکومت، که باشد، در محتوای خود برای ما یک تغییر انقلابی محسوب می‌شود. به همین دلیل، موضع ما نسبت به نیروهای سیاسی جامعه، به موضعی بستگی ندارد، که آنها بطور کلی نسبت به جمهوری اسلامی اتخاذ می‌کنند، بلکه بیشتر به موضعی بستگی خواهد داشت، که از جمله نسبت به حاکمیت این طبقه و ناپندگان آن اختیار می‌کنند.

برای آنکه ماهیت این شمار و مشی سیاسی کنونی حزب را بهتر بفهمیم، کسی به این خط مشی، از دیدگاه منافع بورژوازی بزرگ، نظر افکنیم. برای بورژوازی بزرگ، فعلاً این که ولایت فقیه باشد، یا نباشد، کمترین اهمیتی ندارد. آنچه که وی می‌خواهد، پایان گرفتن بروز هر گونه مقاومت انقلابی، در خون غرقه شدن انقلاب و آرمان‌های آن و خروج کامل توده‌ها از صحنه مبارزه سیاسی است. در اثر انقلاب، ایدئولوژی بورژوازی، 'پنج انگشتان دست با هم برابر نیستند'، که طبیعت جامعه و خواست خداوند در آن قرار گرفته است، که عده‌ای محروم و بدبخت و عده‌ای دارا و خوشبخت باشند و امثال آن، در نزد توده‌های وسیع مردم سخت اعتبار خود را از دست داده است. بورژوازی بزرگ از لطمه خوردن ایدئولوژی خود به سختی نگران است و درونشای کل نظام سرمایه‌داری را در ایران در خطر احساس می‌کند. برای مقابله با این خطر، ارتجاع در دو سوی جبهه، کارزار ایدئولوژیک وسیعاً گمراه کننده‌ای را، برای

متحرف کردن خلق، انقلاب و نیروهای آن، به کار انداخته است و برای مبارزه با انقلاب جبهه‌های انحرافی می‌کشاید. ارتجاع در داخل می‌گوید: انقلاب یعنی چادر، یعنی مبارزه با منکرات، یعنی گریز و فرار، پس درود بر انقلاب؛ ارتجاع در خارج می‌گوید: انقلاب یعنی بادر، یعنی مبارزه با منکرات، یعنی گریز و فرار، پس مرگ بر انقلاب؛ ارتجاع در داخل می‌گوید: انقلاب یعنی حکومت مذهبی، یعنی نبود آزادی، خفقان، پس درود بر انقلاب؛ ارتجاع در خارج همین‌ها را می‌گوید و نتیجه می‌گیرد مرگ بر انقلاب. ارتجاع در داخل می‌گوید، مبارزه اصلی ما مبارزه حکومت مذهبی با حکومت «لایک» است؛ ارتجاع در خارج هم، بمنوان مبارزه با آن، همین همین گفته‌ها را تکرار می‌کند. این دو، دقیقاً گفته‌های یکدیگر را می‌گیرند و تکرار می‌کنند و هر دو در یک هدف دارند: تحریف واقعیت و مفهوم انقلاب در نزد خلق. آنها دست در دست هم یک بازی جهنی برای انداختن و چنان ماهرانه و پرقدورت عمل می‌کنند، که در هر دو سوی جبهه، در داخل و خارج، گشتی را جرات ورود در صحنه و متوقف کردن نیرنگ بازی‌شان، نیست. اما اگر موفق عمل می‌کنند، بخاطر مهارت شکست ناپذیرشان نیست، بلکه بخاطر آن است، که صحنه در مقابل آنان خالی شده است. برای ما، بمنوان یک نیروی پنهان، این مسئله روشن است (یا باید لااقل روشن باشد)، که هر قدر ایدئولوژی بورژوازی در این صحنه بیشتر می‌برد، این ماییم، که داریم بیشتر می‌بازیم. اگر امروز منافع ارتجاع در آن است، که انقلاب و اهداف آن را تحریف کند. منافع ما در آن است، که انقلاب و اهداف آن را روشن کنیم. برای اینکار باید سیاست خود را بر مبنای پی‌ریزی کنیم، که در همه مرصه‌ها، به مقابله با ارتجاع، در سیاست طرد ولایت فقیه قادر به چنین کاری نیست، برعکس، راه را برای نفوذ ایدئولوژی سرمایه‌سوار می‌کند. ما باید از انقلاب در مقابل ارتجاع دفاع کنیم. باید از هر نیروی انقلابی، ولو درون حاکمیت «ولایت فقیه»، دفاع کنیم. باید اتحاد نیروهای انقلابی را سازمان دهیم و مواضع آنان را در جامعه تقویت کنیم. نباید اجازه دهیم، که ارتجاع واقعیت‌ها را

ضد انقلابی. در نتیجه ما وظیفه خود می‌دانیم، که به توده‌های محرومی، که از ج.ا. حمایت می‌کنند، کمک کنیم، که از این اعتقاد بیرون آیند و به توده‌های هائی، که با جمهوری اسلامی مخالفت می‌کنند، پیوندند. نفی این تفکر، یعنی اینکه ما زیر نفوذ ایدئولوژی ارتجاع قرار گرفته و انقلابی بودن توده را بر بنای موافقت و مخالفت آن‌ها با جمهوری اسلامی تعیین کرده‌ایم. آنچه که وظیفه ما است، این است، که به توده‌ها، صرف‌نظر از اینکه از رژیم حمایت می‌کنند، یا نه، کمک کنیم، که درک کنند: آنها متحد یکدیگر هستند و هر دو در مبارزه با ارتجاع منافع مشترک دارند. تنها از این طریق است، که می‌توان نیروهای دمکراتیک را متحد نمود، ارتجاع را منفرد کرد و مانع از آن شد، که تحولات آتی به تحریک ارتجاع به یک برخورد خونین در میان مردم منجر شود، برخوردی که جز به زیان جنبش انقلابی و جز به نفع ارتجاع نخواهد بود.

با در پیش گرفتن این راه، ما با سیاست تسلیم طلبانه طرد ولایت فقیه، که جایگزینی هر نیرویی را به جای ولایت فقیه می‌پذیرد، وداع می‌کنیم. ما تنها از یک جایگزین دمکراتیک برای ج.ا. پشتیبانی می‌کنیم. ما در مقابل نیروهای ارتجاعی ضد رژیم به همان اندازه می‌ایستیم، که در مقابل نیروهای ارتجاعی طرفدار رژیم، و از نیروهای انقلابی ضد رژیم، به همان اندازه پشتیبانی می‌کنیم، که از نیروهای انقلابی طرفدار رژیم، بدین وسیله ما مواضع مجروح نیروهای ارتجاعی را، در مقابل مواضع مجروح نیروهای انقلابی، تضعیف می‌کنیم و بدین وسیله است، که بتدریج جبهه دروغین ضد رژیم و طرفدار رژیم، که ارتجاع آنرا وسیله ادامه حیات خود قرار داده است، در هم می‌شکند و جبهه واقعی دموکراسی و ارتجاع، انقلاب و ضد انقلاب در سطح جامعه آشکار می‌گردد. اما این تصور، که برای تضعیف ارتجاع باید نیروهای ضد امپریالیست و طرفدار توده‌های محروم را در حاکمیت وادار کرد، که از حکومت کناره جویند و در جبهه مبارزه با آن قرار گیرند، یک اشتباه بسیار بزرگ و نابخشودنی‌ترین اشتباهی است، که ممکن است مرتکب گردید. اگر توده‌های

کدام اشتباهات اساسی، روند اتحاد و وحدت «حزب توده ایران» و «سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)» را به شکست کشاند؟

تحریف و ایدئولوژی خود را بر جامعه حاکم کند. تنها بدین وسیله است، که می‌توان ارتجاع را در همه مرصه‌ها به عقب راند.

ما و جنبش دمکراتیک

آیا دفاع از انقلاب و نیروهای انقلابی درون حاکمیت به معنی آن نیست، که ما حمایت از نیروهای دمکراتیک مخالف ج.ا. را کنار گذاشته و عملاً به مناسبات خود با آنها و تشکیل یک اتحاد انقلابی زیان می‌رسانیم؟ به هیچ وجه. ما حتی یک لحظه از پشتیبانی نیروهای دمکراتیک مخالف ج.ا.، حمایت از خواسته‌های آنها و طرح مطالبات بر حق توده‌های محروم خلق در مقابل جمهوری اسلامی، امتناع نمی‌کنیم، بلکه دفاع از انقلاب به معنای آن است، که ما از یک سو با انشای بی‌امان ارتجاع داخلی و خارجی، متوجه کردن نوک تیز حملات علیه نیروهای راست‌گرا و مائیلی‌حجتیه‌رسالت و حاکمیت بورژوازی بزرگ مذهبی و غیرمذهبی و از سوی دیگر، با حمایت قاطع و بی‌تزلزل همزمان از نیروهای مردمی درون حاکمیت و نیروهای دمکراتیک مخالف رژیم، در واقع کمک می‌کنیم به توده‌های محرومی، که از ج.ا. حمایت می‌کنند و توده‌های محرومی، که با ج.ا. مخالفت می‌کنند، تا اتحاد منافع میان خود را درک کرده، بر پیشداری‌های خود نسبت به یکدیگر غلبه کنند، در یک صف قرار گیرند و متحداً در مقابل ارتجاع بایستند. به این ترتیب، ما به تقویت مواضع نیروهای دمکراتیک در مجموع جنبش یاری می‌رسانیم.

ارتجاع برای تداوم حاکمیت خود تلاش دارد، تا توده‌های محروم را به انقلابی و ضد انقلابی، مذهبی و غیرمذهبی، ریش و بی‌ریش، مخالف و موافق رژیم تقسیم کند. ما این تقسیم‌بندی‌های دروغین را بر هم می‌زنیم. ما بدینوسیله اجازه نمی‌دهیم، که ارتجاع مفهوم خود را از انقلابی و ضد انقلابی به ما تحمیل کند. از نظر ما همه توده‌های خلق، صرف نظر از اینکه مذهبی باشند یا غیرمذهبی، ریش و بی‌ریش، موافق رژیم باشند یا مخالف آن، انقلابی هستند و در مقابل، همه وابستگان ارتجاع، باهر نقابی، که به چهره داشته باشند،

محروم توانسته‌اند بخشی از قدرت حاکم را در دست گیرند، تحت هیچ شرایطی نباید اجازه داد، که این قدرت را از دست بدهند. آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد، این نیست، که رژیم ولایت فقیه به کنار رود، بلکه آن است، که این کنار رفتن به نفع نیروهای دمکراتیک باشد. با خروج جناح چپ حاکمیت از صحنه قدرت، ممکن است مجروح نیروهای طرفدار طرد ولایت فقیه تقویت شوند، ولی هیچ دلیلی در دست نخواهد بود، که دیگر تحول رژیم به سمت یک نظام دمکراتیک و مردمی باشد. برعکس در شرایط قدرت بی‌رتیب ارتجاع، اگر کمترین چشم‌انداز یک تحول دمکراتیک در افق نمایان شود، نباید کمترین تردیدی داشت، که تمام نیروهای ارتجاعی و واپسگرا با تمام قوا به کمک رژیم خواهند شتافت. اسیر تخیل نباید شد. طرد جناح چپ حاکمیت از قدرت، به معنی تغییر باز هم بیشتر تناسب نیروها به نفع ارتجاع است و نه به نفع انقلاب.

در واقع، زیان‌بارترین جنبه شعار «طرد ولایت فقیه»، همانا نقش آن در ایجاد توهم برخلاف این واقعیت مسلم است. ما تلاش می‌کنیم، که مژده‌بانه‌ترین کلمات ممکن را در این مورد بکار بریم. دهسال پیگیری این شعار، در واقع چشم ما را بر روی تغییر رخصت‌ناک تناسب نیروها به نفع ارتجاع در درون حاکمیت ج.ا. کور نموده و حتی این مقدار کافی نیست و مروجین این شعار به خود رعمه می‌دهند، که به زودی زود جناح چپ حاکمیت بطور کل از صحنه قدرت حذف خواهد شد. و چه پیروزی بزرگی برای نیروهای دمکراتیک! شاید هم بد نباشد، که مروجین این شعار، عده‌ای را به ایران اعزام کنند، تا بیشتر به نفع ارتجاع فعالیت کنند، که بتوان هر چه زودتر «چپ‌ها» را از قدرت بیرون کرد، تا اینقدر طرد ولایت فقیه به تاخیر نیفتد! و آن وقت نظریه‌پردازانی به این عظمت، به خود اجازه می‌دهند، فریادهای آنان، که می‌گویند، «باید از انقلاب دفاع کرد»، را «چک بلامحل» اعلام کنند. حتماً شمار آنها را با خود مقایسه کرده و فکر می‌کنند، وقتی گفته می‌شود، باید از انقلاب دفاع کرد، منظور این است، که باید از حجتیه و رسالت دفاع کرد!

در هر صورت، باید باتمام قوا به دفاع از نیروهای انقلابی در درون

بی‌چون و چرای سیاست‌های نادرست موجود نیز نیست. در خانه نشستن و منتظر تغییر تناسب جناح‌ها (ک.ام جناح‌ها؟) شدن، نیز نمی‌تواند راه حل تلقی گردد. این راه حل، در حال حاضر، تنها می‌تواند با مشارکت و متوسل به آراء و نظرات همه توده‌ای‌ها، یعنی همه کسانی که در گذشته و یا امروز در حزب فعالیت داشته و همیشه به آرمان‌های آن وفادار بوده‌اند و امروز نیز آماده کار و فعالیت می‌باشند، بدست آید. در مورد چاره‌ای، که باید یافت، رفیق کیانوری با بیان خاطرات خود بویژه تلاش کرده است، نظراتش را بنویس خود با ما در میان گذارد. تصور اینکه وی پس از هشتاد سال زندگی، ناگهان به یاد خاطرات جوانی و اختلافات خود با این یا آن فرد یا سیاست افتاده است، به کلی دور از واقعیت است. هدف او از بیان این خاطرات، نشان دادن این واقعیت‌ها به همه ما بوده است، که تاریخ حزب توده ایران، هرگز خالی از مبارزه با انحرافات چپ یا راست نبوده و برعکس، این تاریخ در همین مبارزه است، که شکل گرفته و تکامل یافته است، اینکه اعضاء حزب کورکورانه در مقابل هر فرد، هر اکثریت و اقلیت و هر سیاستی تسلیم نگردند، اینکه بامشی کنونی حزب تماماً مخالف است و بالاخره اینکه هیچ اصل مطلق نیست و در شرایط استثنایی می‌توان، برای نجات مصالح حزب و جنبش، بطور استثنایی، پاره‌ای اصول را نادیده گرفت. همه این‌ها پیام به ما و خط راهنمای ما است. آنچه که منتشرکنندگان کتاب «خاطرات»، با خوشحالی، نقطه ضعف آن و وسیله نابودی همیشگی حزب تلقی می‌کردند، در واقع همین‌ترین نقطه قوت برای ما و پیشرفت حزب است. این دعوتی است به مبارزه، دعوتی است به مقاومت و به اینکه مصالح حزب و جنبش را بالاتر از هر چیز دیگری قرار دهیم. در چارچوب همین دعوت است، که وجود تشریاتی مانند «راه توده» را امروز باید مغتنم شمرد و از آن برای فراهم کردن زمینه جمع شدن همه اعضای حزب در کنار هم و در درون حزب، کمال استفاده را نمود. همان چیزی، که احتمالاً منتشرکنندگان این نشریه نیز، جز به آن نمی‌اندیشند. و باز در چارچوب همین دعوت است، که همه اعضاء حزب حق دارند و بیش از آن، مکلفند، که در بحث بر سر خط مشی کنونی حزب ما، مداخله کنند و نظرات صریح خود را بیان دارند، تمام رفقای ما، که نامشان در نزد توده‌ای‌ها شناخته شده است، حق دارند و وظیفه دارند، در مبارزه سرنوشت‌ساز کنونی برای آینده حزب، باتمام نیرو و با تمام رزوه‌ای، که می‌توانند داشته باشند، شرکت کنند. تاریخ فردا هیچکس را از این بابت مواخذه نخواهد کرد.

تسلط کامل ارتجاع، گروه‌بندی حجتیه-رسالت و بورژوازی بزرگ تجاری بر کشور و ادامه اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول، ضربه عظیمی به جنبش دمکراتیک و انقلابی کشور است، که اثرات مخرب آن سال‌ها باقی خواهد ماند

اما اگر امروز، برخی تاشاچی هستند، نه از آن روست، که از مبارزه بریده‌اند، بلکه بدان خاطر است، که تجربه مبارزه در بیرون از تشکیلات حزب، همیشه منفی از آب درآمد، است. همه فرصت‌طلب‌ها ابتداء راه خود را از انتقاد از خط مشی حزب آغاز کرده‌اند، سپس تشکیلات جداگانه‌ای را، با ادعای دنبال کردن «راه واقعی» حزب توده ایران، بوجود آورده‌اند، پس از چندی ادعا کرده‌اند، که اساساً «مشی موجود» ریشه در تاریخ حزب دارد و همه این تاریخ را منکر شده‌اند و متعاقباً به این «نتیجه» رسیده‌اند، که منشا همه «مشکلات» در ایدئولوژی مارکسیسم و اعتقاد به سوسیالیسم و کمونیسم است و دست آخر، در منجلاب ضد توده‌ای درغلتیده‌اند. ما همه از قرار گرفتن در این راه وحشت داریم. اگر نمی‌خواهیم در منجلاب ضد توده‌ای فرو رویم، هیچ راهی جز آن نیست، که از همان ابتداء، حساب خود را با فرصت‌طلبی و اپورتونیسم روشن

حاکمیت درخواست و اجازه نداد، که مواضع آنان بیش از این تضعیف گردد. در میان نیروهای دمکراتیک داخل کشور، هستند کسانی، که به خطر مطیع حذف جناح چپ از صحنه قدرت و پیامدهای جبران‌ناپذیر آن، آگاه هستند، اما از بیم آنکه مبادا با عدم تفاهم سایر نیروهای انقلابی مواجه شوند، از بیان صریح آن ابا دارند. این وظیفه ما است، که آنها را در این زمینه یاری کنیم. نه تنها خود باید از این جناح دفاع کنیم، بلکه باید تمام قدرت خود را بکار گیریم، تا سایر نیروهای انقلابی را نیز، اگر تردیدی دارند، متقاعد کنیم، که به حمایت از آنها برخیزند. نباید اجازه داد، نیروهای ارتجاع، قدرتی، که بخشی از توده‌های محروم بر اثر انقلاب و با هزاران فداکاری به چنگ آورده‌اند را، به راحتی از آنان بازستانند. برای بازپس گرفتن هر تکه از این قدرت، معلوم نیست چند ده سال باید انتظار کشید و خون چه تعداد از انسان‌ها بر زمین ریخته خواهد شد.

«حزب توده ایران» با حمایت از تحولات دمکراتیک در کشور، در واقع از لزوم آزادی‌ها، انحلال مجلس شورا، مجلس خبرگان، شورای نگهبان و ... دفاع میکند

نتیجه بگیریم: در مقابل سیاست خانان برانداز طرد ولایت فقیه، تنها یک راه وجود دارد: دفاع از انقلاب در برابر ارتجاع در همه عرصه‌ها و در همه صحنه‌ها. این دفاع به معنی تنگ کردن و تجزیه نیروهای دمکراتیک نیست، برعکس به معنی گسترده شدن آن به سطح تمام جامعه، به سطح تمام جنبش و به سطح تمام توده‌های خلق است.

و سرانجام...

همه آنچه تا بدینجا گفته و همه خواسته‌ها و سیاست‌های ما، حتی اگر بهترین و کارآمدترین باشند، پاره‌ای بیش نخواهند بود، اگر بر حزبی متحد و نیرومند و مجهز به ایدئولوژی و خط مشی انقلابی متکی نباشیم. تجربه فعالیت اخیر، باز هم بیش از گذشته، به ما نشان می‌دهد، که حزب پاره پاره، حزبی، که دارای وحدت اراده و عمل نباشد، نمی‌تواند منشاء اثر انقلابی گردد.

برخی رفقا، با توجه به مسایل موجود در حزب و نیز جنبش بین‌المللی کمونیستی و از جمله با استناد به اقدام اخیر حزب کمونیست فرانسه، معتقدند، که قبل از هر چیز، زمان مرکزیت دمکراتیک به آخر رسیده است و باید به فکر شکل جدیدی از سازماندهی حزب بود. با این نظر نمی‌توان توافق داشت. همه می‌دانیم، که نه ایران، فرانسه است و نه حزب توده ایران، حزب کمونیست فرانسه. اگر کمونیست‌های فرانسوی پس از ۵۰ سال فعالیت در شرایط وجود آزادی‌های سیاسی توانست‌اند مرحله مرکزیت دمکراتیک را پشت سر گذارند، ما هنوز این مرحله را آغاز نکرده‌ایم. آنچه که امروز در مقابل حزب ما قرار دارد، تبدیل شدن آن از حزبی عمدتاً مبتنی بر مرکزیت، به حزبی واقعا مبتنی بر «مرکزیت دمکراتیک» است. پیشرفت در این زمینه، تنها به خواست ما بستگی ندارد، بلکه به شرایط بیرون از خواست، و از جمله وجود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، میزان اتحاد طبقه کارگر و حمایت آنها از حزب خود، درجه آگاهی‌های اجتماعی و یک سلسله عوامل دیگر، وابسته است. بدیهی است، که می‌توان در مورد شکل مرکزیت دمکراتیک متناسب با شرایط ما و تناسب میان مرکزیت و دمکراسی بحث‌های سودمندی را انجام داد، اما، اینکه حاکمیت این اصل اساسی را از روابط درون حزب کنار بگذاریم، قابل پذیرش نیست. وضعیت کنونی، یک وضعیت استثنایی و حاصل انباشته شدن دراز مدت یک سلسله حل و عوامل عمدتاً استثنایی است. استثناء را تعمیم ندهیم و از آن نتایج نادرست اتخاذ نکنیم. اگر عدم تشکیل کنگره حزبی طی چندین دهه و برخلاف اساسنامه حزب، به معنی نفی ضرورت کنگره است، از وضع کنونی هم می‌توان نتیجه گرفت، که حزب می‌تواند محل بحث و اختلاف نظر میان اعضاء باشد. برای بن‌بست کنونی، چاره‌ای بیندیشیم، و بیرون رفت از آن را، در کنار گذاشتن هویت سازماندهی انقلابی خود نچویم.

چاره اوضاع کنونی، در پایه‌ریزی حزب و تشکیلات دیگری، به موازات تشکیلات حزب توده ایران، مسلماً نیست، در دعوت کردن اعضاء به پذیرش

تاریخ، آتها را، که امروز حقیقت را با جسارت می گویند، فردا مؤاخذه نخواهد کرد!

کارگر و توده‌های محروم و بینابینی جامعه تحقق یابد، اگر نیروهای حزب و نیروهای انقلابی ملی و مذهبی نزدیک شده و در یک اتحاد قرار گیرند، در آن صورت قادرند، نیرویی را بوجود آورند، که می‌تواند سد ارتجاع و بورژوازی بزرگ را در هم شکنند. از وحشت همین اتحاد بود، که ارتجاع در سال‌های نخست انقلاب از تدارک کودتای نوژه، ایجاد داورده‌های نظامی در ترکیه و حتی تشویق صدام حسین به حمله به ایران خودداری نکرد. امروز از وحشت همین اتحاد است، که تمام زرادخانه ایدئولوژیک و تبلیغاتی خود را به کار انداخته است، تا به هر قیمت ممکن، توده‌های ایران را از پیمودن این مسیر منصرف سازد.

حزب ما، حزب طبقه کارگر ایران، حزب توده‌های محروم و زحمتکش جامعه ما است. سیاست‌های جدا از توده، تنها در شرایطی بر حزب ما حاکم شده است، که ارتباط میان این توده و حزب دچار اختلال گردیده است. اکثریت و اقلیت نه بر مبنای واقعی و با اتکاء به خواست هزاران توده‌ای، که در داخل و خارج از کشور زندگی و فعالیت می‌کنند، بلکه بر مبنای فرضی برقرار شده است. به لحاظ اینکه نخستین امکانات برای مشارکت همه اعضای حزب در تغییر مشی آن فراهم شده، این گونه سیاست‌ها به سرعت جایگاه خود را از دست خواهند داد. در این مورد هیچ تردیدی نباید داشت. تجربه انقلاب بهمین این واقعیت را با تمام روشنی در مقابل چشمان ما قرار داده است. به همین دلیل وظیفه همه اعضاء و هواداران حزب است، که دور هم گرد بیایند و آن سیاستی را، که می‌تواند به نیازهای جامعه و خواست‌های انقلابی آن پاسخگو باشد، تدوین کنند. تنها با تدوین این سیاست، قرار دادن آن در معرض قضاوت همه توده‌ای‌ها، نشان دادن بُرندگی آن در عمل و منافعش برای توده‌های محروم جامعه است، که می‌توان بر دشواری‌های موجود غلبه کرد. با دستان خالی، همیشه بازنده خواهیم بود.

«حزب توده ایران» موظف است، از دیدگاه طبقاتی، تحولات را تحلیل کرده و با صراحت انقلابی اعلام کند

رفقا و مبارزان توده‌ای! همه با هم در جنبش واقعا موجود خلق و برای پاسداری از جزء جزء قدرتی، که هنوز برای توده‌های محروم باقی مانده است و برای گسترش و تفوق نهانی آن بر سرنوشت کشور، تمام نیروی خود را بسیج کنیم. توان جنبش دمکراتیک را دست کم نگیریم. به هیاهوی راستگرایان و واردگان سیاسی خارج از کشور، که امروز در زیر علم «اقتصاد آزاد»، سین می‌زنند، اعتناء نکنیم. زحمتکشان ایران طی سال‌های اخیر «مراهم» اقتصاد آزاد را با پوست و گوشت خود و گرسنگی فرزندانشان درک کرده‌اند. وقتی که روزنامه رسالت، یعنی ارگان ارتجاع هم از سیاست صندوق بین‌المللی پول انتقاد می‌کند، می‌توان فهمید، که جنبش مردم و گرایش به چپ و مخالفت با اقتصاد آزاد سرمایه‌داری در جامعه ما، چه وسعتی گرفته است. زمان بیش از هر زمان دیگر برای دستیابی به یک اتحاد دمکراتیک مساعد است. توده‌های مردم را به موافق و مخالف رژیم تقسیم نکنیم. خواست «طرد ولایت فقیه» را شرط همکاری و حمایت فعال نیروهای انقلابی از یکدیگر قرار ندهیم. در اندیشه راستگرایان توان با بورژوازی راستگرا برای طرد رژیم نباشیم، بدنبال پایه‌ریزی وسیع‌ترین اتحاد از نیروهای دمکراتیک و طرفداران عدالت اجتماعی، برای پس زدن حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ بر کشور، باشیم. برای پیشبرد انقلاب در جهت خواست‌های توده‌های محروم مبارزه کنیم!

کنیم. تمام سیاست اپورتونیسم و مبارزه ایدئولوژیک ارتجاع، امروز بر سر تاریخ گذشته حزب ما و بورژوازی سیاست حزب در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب، تمرکز یافته است. تنها با دفاع قاطع از این تاریخ و این سیاست است، که می‌توان از غلتیدن در منجلاب اجتناب کرد. برای آنکه چند نفر را بیشتر به دور خود گرد آوریم، دوازده‌ها را چارطاق به روی اپورتونیسم باز نکنیم.

نفره ضعف از همان سال ۶۲ و ۶۳، در شرایط بسیار پیچیده سیاسی، دستگیری و غیبت بیش از دو سوم اعضاء رهبری حزب و تلخکامی روحی ناشی از شکست، با کنار گذاشتن تدریجی و عدم دفاع قاطعانه و بی‌تزلزل از مشی حزب در سال‌های پس از انقلاب، در حزب ما آغاز شد. در نتیجه بتدریج بهت در مورد خط مشی گذشته، همه حزب را فرا گرفت و آن را در فلج کامل قرار داد. اتحاد با سازمان اکثریت، اساساً به همین دلیل، بطور قطعی شکست خورد. پیگیری سیاست‌های انحرافی سرانجام حزب را پاره پاره و بطور کل از جامعه ما جدا و آن را در انفراد و انزوی کامل قرار داد. امروز کار به آنجا رسیده است، که متاسفانه بخشی از رهبری حزب، با درنگ از جان و آزادی رهبران وقت حزب دفاع می‌کند، بجای دفاع از تاریخ حزب و حیثیت رهبران آن، دفاع آنان را از حزب و تاریخ آن، مورد تسخر قرار می‌دهد. بجای آنکه در دغدغه اتحاد انقلابی با توده‌های مردم و در جهت به عقب راندن حاکمیت بورژوازی بزرگ باشد، نگران اتحاد خود با بورژوازی برای طرد ولایت فقیه است. به همین دلیل است، که سیاست ضد ولایت فقیه حزب، هیچ خطری را برای ارتجاع در بر ندارد. به همین دلیل است، که امروز برای نخستین بار در تمام تاریخ حزب، مشاهده می‌کنیم، که ارتجاع در داخل و خارج در مقابل مشی حاکم بر حزب، در طی یک دوره طولانی، چنان سکوت رضایت‌مندانه‌ای را در پیش گرفته است، که همه ما را باید در مورد عواقب این راه به تردید و وحشت بیاندازد. اما در مقابل، هنگامی که دفاع دبیر اول وقت حزب از تاریخ حزب و سیاست آن در سال‌های پس از انقلاب منتشر گردید، ارتجاع به چنان خشم و زوزه‌ای افتاده است، که آن هم به نوبه خود در تمام تاریخ حزب بیسابقه بوده است و تردید نباید داشت، که اگر کشوره شدن این چشم‌انداز نوین نبود، ما هنوز هم در فراموشخانه ارتجاع مدفون بودیم. و می‌توان پیش‌بینی کرد، که اگر بخوایم برای یک لحظه، یک گام از راه دلخواه ارتجاع گام پس نهم، چه نمره‌ها و فریادهایی خواهد بود، که به آسان خواهد رفت. اما اگر بر سر بازگشت از این راه، همین یک دلیل را داشتیم، این یک برای ما به اندازه یک میلیارد دلیل ارزش داشت. همه این‌ها به ما نشان می‌دهد، که منجلاب در کجاست و چگونه می‌توان از غلتیدن در آن، اجتناب کرد. بنا به همین دلایل، مسئله تغییر مشی کنونی حزب، متاسفانه مسئله یک مبارزه ایدئولوژیک، بحث بیطرفانه برسر پیدا کردن یک راه حل، متقاعد کردن این یا آن گروه به این یا آن راه نیست. مسئله کمی عمیق‌تر و کمی دشوارتر از اینهاست.

دیدن خطر مافیای حجتیه و سیاست بینهایت ارتجاعی آن، لااقل برای یک توده‌ای، کار بسیار پیچیده‌ای نیست. اما چرا بخشی از رهبری حزب نمی‌خواهد تحت هیچ شرایطی به میدان این مبارزه گام گذارد؟ برای آنکه این بخش می‌داند، که اگر خطر این داورده‌ها و ضرورت مبارزه با آن را بپذیرد، به خودی خود ناچار خواهد شد، که بپذیرد، که با نیروهایی، که در مقابل آن عمل می‌کنند، وارد یک اتحاد، ولو موقت، گردد. پذیرش این اتحاد به معنی آن است، که ما بتدریج و گام به گام به سمت ایجاد یک جبهه متحد با این نیروها و سرانجام به سمت همان سیاست حزب در سال‌های پس از انقلاب بهمین، بازگردیم و این چیزی است، که برای آنها، با راهی که در پیش گرفته‌اند و با نیروهایی، که بمنوان متحد خود انتخاب کرده‌اند، قابل قبول نیست.

چنانکه گفتیم، مبارزه ایدئولوژیک ارتجاع نه تنها بروی تاریخ حزب توده ایران متمرکز است، بلکه اساساً و در درجه اول بروی آن بخش از این تاریخ تمرکز یافته است، که به نحوی از اتحاد باستگیری حزب ما در سال‌های پس از انقلاب، در پیوند است. برای آنکه ارتجاع می‌داند، اگر اتحاد میان طبقه

اهداف نزدیک

«جبهه واحد ضد ارتجاع»

«راه توده»، در آخرین روزهای تیرماه سال جاری، مقاله تحلیلی «آ.ک» را دریافت داشت. همانگونه که خوانندگان و مخاطبان این تحلیل نیز، بدون تردید، درک می کنند، مجموعه مطالب مطرح شده در این نوشته، دارای چنان اهمیتی بوده و هست، که «راه توده» برای انتشار آن تامل و برخی رایزنی ها را نه تنها جایز، بلکه الزامی تشخیص دهد؛ پروژه آنکه نویسنده مقاله تحلیلی، در نامه کوتاهی، که خطاب به «راه توده» ضمیمه تحلیل خود کرده، به صراحت، خواهان یک بحث عمومی در حزب و تلویحاً جنبش چپ و کمونیستی ایران- بر سر دیدگاه های موجود حزب و جنبش چپ و کمونیستی ایران نسبت به اوضاع ایران شده است.

در ادامه تامل و تلاشی، که در بالا بدان اشاره شد، و بنظرف برطرف ساختن پاره ای گسست ها و پارگی ها، که نویسنده درنامه کوتاه خود به «راه توده» (متن نامه چاپ شده است) بدان اشاره کرده است، آن قسمت هایی، که بنظرف کوتاه کردن مطلب حذف شده بود، نیز بنا برخواست «راه توده» بصورت ضمیمه دست نویس اولیه دراختیار «راه توده» قرار گرفت، تا هرگونه که صلاح و ممکن است، از آن استفاده شود. «راه توده» از این ضمیمه دست نویس نیز، قسمت هایی را تحت عنوان «تزه ها» و ترکیب و ماهیت «جبهه» برگزیده، که همراه تحلیل اصلی چاپ شده است.

«راه توده» اعلام می دارد، که انتشار نظرات و دیدگاه ها را (در چارچوب مسائل مطروحه در این تحلیل) وظیفه خود تلقی کرده و همگان را به این بحث فرامی خواند.

تزه ها:

- ۱- شمار ما برای این دوران هرچه باشد، محتوای آن می تواند تشکیل یک جبهه واحد علیه حاکمیت نیروهای راست و «ارتجاع»، یا در یک کلام «جبهه واحد ضد ارتجاع» باشد. برای این که در سردرگمی فرو نرویم، باید مفهوم «ارتجاع» را از هر نظر کاملاً روشن کنیم. یعنی باید پایگاه طبقاتی، نیروهای تشکیل دهنده و گرایش عمومی سیاسی آن را بدون ابهام مشخص ساخت.
- ۲- از نظر اقتصادی، پایگاه طبقاتی ارتجاع، یا راست «ارتجاعي»، عبارتست از بورژوازی بزرگ تجاری و سرمایه داران و بازاریان بزرگ وابسته به قدرت، بورس بازان و دلان بزرگ ارز و خلاصه همه طفیلی های جامعه.
- ۳- نیروهای سیاسی تشکیل دهنده «ارتجاع»، عبارتند از: گروه بندی رسالت-حجتیه، مجلس خبرگان، اکثریت مجلس اسلامی، شورای نگهبان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز و همه افراد و جریاناتی، که به نحوی از انحاء به این گروه بندی ها وابستگی دارند.
- ۴- گرایش عمومی سیاسی ارتجاع، مبارتست از تلاش برای انحصار مطلق حاکمیت و حذف هر رقیب و نیرویی، که حاضر به اطاعت بی چون و چرا از او و خواسته های او نیست، گسترش سرکوب و اختناق، از بین بردن هرگونه نشانه آزادی های سیاسی و اجتماعی و نابود کردن هر نهاد و جریان دمکراتیک یا غیر وابسته به خود.
- ۵- جناح معروف به «چپ» جمهوری اسلامی، علیرغم پاره ای تضادها و تناقضات، که در درون خود دارد، اما بخش عمده و نیروی اصلی آن از یک موضعگیری قاطع ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعي پیروی می کند. حمایت و پشتیبانی کامل از این موضعگیری ها وظیفه مسلم ماست. نه تنها خود باید از آنها حمایت کنیم، بلکه باید سایر نیروهای انقلابی را نیز متقاعد کنیم، که به پشتیبانی از این جناح برخیزند.

۶- در مورد دولت هاشمی رفسنجانی و همکاری اش. سیاست صنعتی سازی سرمایه داری آنها در شرایط مشخص کشور ما، یعنی در شرایط ضعف تاریخی بورژوازی صنعتی داخلی، این سیاست نمی تواند در نهایت جز به قدرت گرفتن هر چه بیشتر نیرومندترین بورژوازی کشور، یعنی بورژوازی تجاری و تضمین بیش از پیش دستاوردها و حقوق زحمتکشان منتهی نشود. با آگاهی بر همین ضعف و فقدان پایگاه طبقاتی داخلی است، که وی و همکاری اش چشم امید خود را به نیروهایی در آن سوی مرزها دوخته اند. دنبال کردن این سیاست در تحلیل نهایی جز به معنی تسلیم در مقابل خراست های بورژوازی تجاری در داخل و جز به معنی تمکین در مقابل باج خواهی نیروهای امپریالیستی در خارج نخواهد بود. با وجود همه اینها و با وجود انتقادات و مخالفت های بسیار جدی و اصولی، که نسبت به روش های اقتصادی داخلی و سیاست خارجی هاشمی رفسنجانی داریم و بیان می کنیم، وی و همکاری اش بطور کلی در «جبهه ارتجاع» مورد نظر ما جای نمی گیرند. بنابراین، هر جا که آنها در مسیر مبارزه با این جبهه گام بردارند، باید در مقابل تهاجمات ارتجاع مورد حمایت قرار گیرند.

۷- در مورد «ولایت فقیه»، بعنوان یک نهاد حقوقی و سیاسی (در قانون اساسی)، حزب ما موضع مشخص خود را دارد و باید داشته باشد. اما در مورد «ولی فقیه»، بعنوان یک شخص، حزب حتی در زمان آیت الله خمینی نیز معتقد بود، که این «ولی فقیه» نیست، که نتیجه مبارزه طبقاتی را تعیین می کند، بلکه این تناسب نیروهای طبقاتی است، که سرنوشت ولی فقیه را رقم می زند. از آنجایی که این تناسب امروز به نفع نیروهای وابسته به سرمایه داری بزرگ تجاری و مافیای رسالت-حجتیه برهم خورده است، بنابراین «ولی فقیه» تنها در صورتی، که نماینده و سخنگوی این نیروها باشد، می تواند در مقام خود باقی بماند. تا زمانی که این تناسب به قوت خود باقی است، با رفتن این فقیه و آمدن فقیه دیگر، هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. بنابراین مطرح کردن ولی فقیه بعنوان یک شخص، علاوه براینکه گمراه کننده و توهم زاست، ما را از عرصه اصلی مبارزه خارج و دست نیروهای راست گرای حاکم را در مسانعت از نفوذ ماهیت نظرات و اندیشه های حزب در داخل کشور بیشتر باز می کند. موضعگیری نسبت به ولی فقیه مسئله ای است مشخص، که بر شرایط روز جنبش و نقش مشخصی، که وی در تحکیم حاکمیت نیروهای ارتجاع ایفا می کند، بستگی دارد و خواهد داشت.

۸- در چارچوب تشکیل جبهه واحد ضد ارتجاع و در راستای عقب راندن حاکمیت سرمایه داری بزرگ تجاری، ما باید از هر خواستی، که به هر شکل به مواضع ارتجاع حاکم ضربه وارد می آورد، دفاع کنیم.

۹- از آنجایی که منافع بورژوازی بزرگ تجاری و نیروهای راست ارتجاعي با منافع اکثریت مطلق مردم در تضاد قرار دارد، این طبقه در چارچوب هر نوع نظام اجتماعی و هر شکل حکومتی، گرایش به سرکوب آزادی های سیاسی و هر شکل از مقاومت مردمی دارد. از اینرو هر کس در هر کجا از خواست برقراری آزادی های دمکراتیک پشتیبانی می کند، خواه و ناخواه در برابر آن قرار می گیرد. به همین دلیل است، که ما باید با تمام قوا از هر نیروی مدافع گسترش آزادی های دمکراتیک، پشتیبانی و با هر نیروی خواستار محدود شدن این آزادی ها، مبارزه کنیم.

۱۰- ما باید از هر نیرویی، که خواستار برکنار شدن داوردهسته ارتجاع حاکم و ایجاد جامعه ای دمکراتیک است، پشتیبانی کنیم.

۱۱- باید از خواست برقراری آزادی های سیاسی و دمکراتیک، آزادی احزاب، سازمان ها و اجتماعات سیاسی و صنفی، رعایت کامل حقوق زنان و اقلیت های قومی و مذهبی و آزادی کلیه زندانیان سیاسی دفاع کنیم.

۱۲- باید از خواست انحلال شورای نگهبان، اصلاح قانون اساسی و انتقال قدرت حاکمه به مجلس نمایندگان واقعی مردم، که توسط برخی نیروهای سیاسی داخلی نیز مطرح شده است، حمایت کنیم.

۱۳- باید از خواست انحلال مجلس اسلامی، که حتی توسط برخی اطرافیان رئیس جمهور نیز عنوان می شود، پشتیبانی کنیم.

۱۴- باید خواست ملی شدن تجارت خارجی، نظارت دولت بر اهرم های اصلی توزیع داخلی، مبارزه با بورس بازان، سوداگران و دلان و واسطه های بزرگ را در جامعه عنوان کنیم.

سیاست ارتجاع حاکم، باخواست های اکثریت خلق و با خواست های بخش های مهمی از نیروهای دورنی و پیرامون حاکمیت در تضاد است. همین امر زمینه را برای گسترش سریع تر ستمگیری و سیاست ضد ارتجاعي حزب در جامعه هموارتر می کند. پیش از آنکه همه فرصت ها از دست رود، «جبهه واحد ضد ارتجاع» را باید سازمان داد.

«اولیگارش‌های مالی» دیکتاتور جدید جهان!

ع. فرهاد

«نتولیبرالیسم»، نسخه‌ایست، که امپریالیسم جهانی به کمک آن تلاش می‌کند، سلطه خود را در تمام کشورهای جهان بازگشت ناپذیر سازد. این تلاش ناآشنا نیست، چرا که در حقیقت طی در دهه گذشته امپریالیسم آترو پی گرفته بود، اما اکنون و بدنبال فروپاشی اردرگاه سوسیالیسم، اجرا و پیگیری خشن این سیاست اشکال آشکارتری به خود گرفته است.

طبق این نسخه، حاکمیت مطلق سرمایه مالی (اولیگارش‌های مالی) بر جهان، تحت رهبری «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول»، باید برقرار شود. این درحالی است، که اجرای این برنامه، با توجه به بحرانی‌تکه سرمایه‌داری جهان در آن گرفتار است، خود نشانگر آشفتگی در نظام مالی بین‌المللی است، چرا که شیرازه این نظم، که جهان سرمایه‌داری صدتا متکی به آن بود، در هم می‌ریزد. در برابر تقدینگی عظیم در دست «اولیگارش‌های مالی»، عدم امکان بازپرداخت قروض کشورهای «جهان سوم» قرار دارد. «جهان سوم» و «جنوب» هر روز ناتوان‌تر از روز پیش در بازپرداخت بدهی‌های خود، زیر سلطه دیکتاتوری «اولیگارش‌های مالی» قرار می‌گیرند و در کشورهای سرمایه‌داری، در جریان روند انباشت سرمایه، آنها، که توان ماندن و رقابت را ندارند، پیوسته از گردونه خارج می‌شوند.

«نتولیبرالیسم» سه هدف عمده را دنبال می‌کند:

- ۱- برقراری کامل و مطلق قدرت اولیگارش‌های مالی (دیکتاتوری «توتالیترمالی») بر همه کشورهای جهان؛
- ۲- بازپس گرفتن دست‌آوردهای چند دهه گذشته اجتماعی زحمتکشان در تمام کشورهای سرمایه‌داری، و جانشین ساختن یک «دموکراسی پرزیدینال»، بجای «دموکراسی پارلمانی»، که به هرحال نوعی حضور و کنترل اجتماعی را تأمین می‌کرد؛
- ۳- برقراری نتوکولونیالیسم مدرن در جهان سوم و کشورهای جنوب

دیکتاتوری «اولیگارش‌های مالی»

واقعیت مربوط به کشورهای جهان سوم را باید دید، تا اشکال برقراری دیکتاتوری مالی را درک کرد. همان دیکتاتوری، که رژیم دیکتاتوری ایران نیز بسرمت خود را زیرپوشش آن قرار داده است و در واقع ایران را به اسارت در دیکتاتوری درآورده است.

بدهی کشورهای «جهان سوم» و «جنوب» به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و به بانک‌های خصوصی و در نهایت به «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» اکنون از مرز در بلین دلار گذشته است. این یک اسارت تام و تام است، که ظاهراً به خواست «اسپر» انجام گرفته است. آنها نیازمند پول بوده‌اند و تأمین کننده این نیاز، از سر نطقه، به این نیاز پاسخ داده است!

البته وضع در خود کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نیز بهتر از این نیست و مردم بتدریج تن به همان اسارتی می‌دهند، که در جهان سوم می‌دهند، با این تفاوت، که در اینجا «اریاب» اهل خانه است! بعنوان نمونه در آلمان، بدهی دولت فدرال، ایالات و شهرهای این کشور به بانک‌های خصوصی اکنون بالغ بر در بلین مارک شده است. نه بدهکاران جنوب و جهان سوم و نه بدهکاران کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، نظیر مردم آلمان، قادر به بازپرداخت بدهی خود نیستند. سود این بدهی سالانه سر به میلیاردها دلار می‌زند، به نحوی، که حتی کشورهای ثروتمندی نظیر آلمان نیز در پرداخت سود و اصل این بدهی‌ها عاجز مانده‌اند. در آلمان، علیرغم سطح بالای تولید ملی، دولت چاره‌ای ندارد جز قرض بیشتر از بانک‌ها، به نحوی، که اکنون هر آلمانی در واقع ۲۵ میلیون مارک به بانک‌های این کشور بدهکار است. یعنی، دولت که خود کارگزار صاحبان بانک‌هاست، تنها بعنوان واسطه و دلال بین مردم و بانک‌ها عمل کرده است.

در کشورهای جهان سوم و جنوب، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول رسماً و آشکار هر داری، که در اختیار دولت‌ها می‌گذارند، آنرا ضمن اجرای برنامه‌های اقتصادی-سیاسی این «اولیگارش‌های مالی» اعلام می‌دارند. کاری،

که در روسیه اکنون با شدت تمام جریان دارد و در ایران نیز دولت با بیش از ۴۰ میلیارد دلار بدهی خارجی مجری بی‌اراده آنست. خصوصاً سازی محور اساسی این برنامه است که به سرحدات توسط «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» از دولت‌های بدهکار خواسته می‌شود. بهترین نمونه در این زمینه، اظهارات اخیر «محسن رفیق‌دوست»، فرمانده پیشین سپاه پاسداران ایران و رئیس فعلی بنیاد مستضعفان (!) در ایران است، که در نقش هدایت کننده پرقدردترین تشکیلاتی مالی ایران، سخن می‌گوید و سرسپردگی خود را به «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» اعلام می‌دارد. او در مصاحبه با «وال استریت ژورنال»، که در روزنامه سلام سوم مرداد ۷۲ چاپ شد، می‌گوید: «در حال حاضر دولت موظف (!) است، کارخانجات زیر پوشش خود را به بخش خصوصی واگذار کند». او، که ظاهراً مقام دولتی و اجرائی در کشور ندارد، بعنوان سخنگویی داخلی «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» برای دولت، اینگونه وظیفه اعلام می‌دارد. تاکنون پیوسته رسم این بوده است، که درباره دیکتاتوری در جهان سوم گفته و نوشته شود. به ظاهر نیز دیدن دیکتاتوری در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری چندان آسان نبوده و نیست؛ اما این دیکتاتوری وجود دارد و چهره آن بسرمت آشکارتر می‌شود. این دیکتاتوری همانا «اولیگارش‌های مالی» است. تقدینگی موجود کنسرن‌های «مولتی ناسیونال» اکنون چنان است، که اکنون حتی کنسرن‌های بزرگ سرمایه یکدیگر را می‌خرند و در شکم خود جای می‌دهند. این تقدینگی در اختیار «اولیگارش‌های مالی»، اکنون، یعنی پس از آنکه قرض دادن، بملت ناتوانی بازپرداخت آن توسط قرض گیرنده، مقرون بصرفه نیست، باید بسوی «خصوصی‌سازی کامل» سوق داده شود.

سرمایه مالی جهانی براساس نسخه «خصوصی‌سازی کامل» مایل است در همه کشورهای جهان به «مالکیت عمومی و اجتماعی-دولتی» در سطح «کامل» صنایع، منابع، خدمات و ... بسود خود پایان بخشد. و با خریدن آنها، این اهرم اقتصادی را از دست دولت‌هایی، که خود را نسبت به خواست‌ها و منافع مردم خود متعهد می‌دانند، خارج سازد.

در امریکا طرح خصوصی‌سازی کامل، حتی بخش‌هایی از زندان‌های این کشور را نیز دربرگرفته است. نام این، یووش را همچنان «تاجریسم» می‌گذارند، که اروپا و دیگر کشورهای جهان را می‌پساید. او طرح خصوصی‌سازی صنایع دولتی بود و برای اینکار حتی یک تخفیف ۱۷٪ برای خریداران قائل شد. این سیاست، که از سال ۸۰ شروع شد، اکنون تکامل یافته، در سراسر جهان اجرامی‌شود و «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» آنرا پیگیری می‌کنند. در ایران و در اجرای همین سیاست است، که اخیراً از جمله پست و تلگراف و تلفن خصوصی شده است، که با چند برابر شدن قیمت‌ها همراه بوده است.

براندازی دموکراسی پارلمانی

در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، قدرت اجرائی هر چه بیشتر بصورت عریان در دست‌های صاحبان کنسرن‌ها قرار می‌گیرد. دیگر گویا نیازی به پنهان شدن در پشت پارلمان و مقامات حکومتی نیست. در این روند جدید، دموکراسی‌های پارلمانی عقب زده می‌شوند و اختیارات آنها به قدرت‌های اجرائی واگذار می‌شود. دیکتاتوری مالی بدینگونه در اروپا ظاهر می‌شود. ایتالیا هم نمونه است و هم آزمایشگاه این مرحله جدید.

اعضای دولت دست راستی حاکم بر این کشور، خود مستقیماً بزرگ‌ترین سرمایه‌دار کشوراند. «زیلیویر برلوسکونی»، نخست وزیر ایتالیا، که در کابینه‌اش تنوفاشیست‌ها را سهم کرده است، یک نمونه کامل از تمایل اعمال قدرت سرمایه‌داری برای عقب راندن پارلمان در ایتالیاست. اعمال و تصمیمات او همگی حکایت از چنین تمایلی دارد. در دیگر کشورهای اروپائی کنسرن‌های مالی چشم به نتیجه این یک‌تازی درخته‌اند و منتظر نتیجه مطلوب آن برای خود هستند.

او چگونه پارلمان را بی‌اعتبار می‌کند و قدرت را در دستگاه اجرائی متمرکز می‌سازد؟ نمونه زیر خود گویای بسیاری از واقعیت‌هاست. «برلوسکونی» در یک اقدام غافلگیر کننده، فرمان آزادی ۱۵۰۰ زندانی را صادر کرد. درست شبیه فرامینی، که «یلتسین»، رئیس جمهور روسیه، در این کشور و برخاسته از اختیارات جدید و مافوق پارلمانی، که برای ریاست جمهوری در نظر گرفته شده است، صادر می‌کند. این زندانیان صدتا در عملیات رشوه و فساد و مافیای ایتالیا دست داشته‌اند و مقامات بلند پایه دولتی و حزبی برای سالها در اختیارشان بوده است. پارلمان کوچکترین اطلاعی از صدور این فرمان نداشت.

'برلوسکونی' مانع تعقیب ثانوی برای برادر خود شد، که متهم است. ۲۰۰ میلیون مارك رشوه داده است، ۱۱ از مالیات کنسرن 'برلوسکونی' کم شود! همین در اقدام، خود به معنای نادیده گرفتن پارلمان (قوه مقننه) و دستگاه قضائی ایتالیا (قوه قضائیه) و تمرکز امور در دست دولت (قوه اجرائیه) نیست؟ و اگر هست نام آن جز دیکتاتوری چیست؟

هر دو فرمان زیر فشار افکار عمومی ایتالیا و مقاومت پارلمان پس گرفته شد، اما کدام تضمین برای عدم تکرار تدارک دیده شده آنها وجود دارد؟ این دیکتاتوری متکی به کدام امر است؟

'برلوسکونی' صاحب چند کنسرن بزرگ در ایتالیا، صاحب چندین شبکه تلویزیونی، مالک کلوپ فوتبال میلان و ... است و تعدادی از وزرای او، از جمله مدیران کنسرن 'فین این وست' ایتالیا هستند.

دیکتاتوری جدید در اروپا، که ایتالیا می تواند نخستین آزمایش آن باشد، چگونه دیکتاتوری است و کدام اهداف را دارد؟ براندازی 'دموکراسی پارلمانی' به نفع 'دموکراسی پرزیدنیال' (همان صلی، که در روسیه جریان دارد)، تجیع قدرت سیاسی در دست دولت، قائل شدن نقش محدود و آماری به پارلمان، وابسته کردن هر چه بیشتر دادگستری به دولت، خصوصی سازی هر چه بیشتر وسائل ارتباط جمعی (مطبوعات، رادیو و تلویزیون) و قرار دادن آنها در خدمت سرمایه داری. تنها در صورت اجرای چنین طرحی، یورش نهائی به دست آوردهای زحمتکشانی طی چند دهه گذشته و تحت تاثیر مستقیم اردوگاه سوسیالیسم و مبارزات صنفی-سندیکائی آنها، ممکن خواهد شد و این همان حقیقتی است، که سرمایه داری بر آن واقف است و برای دستیابی به آن خیز برداشته است.

در پاسخ به برنامه دولت 'برلوسکونی'، دبیر حزب کمونیست ایتالیا، 'برتیونی'، با اشاره به لژ فراماسونری ایتالیا و عضویت 'برلوسکونی' در آن، اظهار داشت، این دولت، یعنی حاکمیت مستقیم سرمایه، که با 'برنامه از بین بردن حقوق و امنیت اجتماعی زحمتکشان و خصوصی سازی اقتصاد' قدرت را در دست گرفته است.

همانند کوشش ناموفق دولت دست راستی فرانسه، دولت 'برلوسکونی' نیز می خواهد برای جوانان 'حقوق زیر تعرفه حداقل' بوجود آورد. هدفی، که دولت آلمان، با تصویب قانون 'خصوصی کردن' و وظیفه بازاریابی کار وزارت کار این کشور، دنبال می کند.

دولت های سرمایه داری در کشورهای پیشرفته می خواهند بجای قراردادهای دستجمعی و سراسری، قراردادهای دستمزد را برای هر کارخانه و شرکت قانونی سازند، و از این طریق، نقش سندیکاها و احزاب کشور را در دفاع از حقوق زحمتکشان از بین ببرند.

با تغییر قانون انتخابات نسبی، یعنی انتخاب نماینده احزاب بر پایه نسبت آراء، بدست آورده در انتخابات، و با برقراری انتخابات بر پایه اکثریت آراء، آنطور که از جمله در انگلستان و آمریکا حکمفرما است، سرمایه داری می کوشد، نفوذ احزاب توده ای را محدود سازد و آنها را مجبور کند، خواست های خود را 'تعمیل' دهند، به امید آنکه به پارلمان راه یابند.

کم کردن حقوق دوران بیکاری و محدود ساختن مدت پرداخت آن (هدفی، که از جمله وزیر مالیه آلمان دنبال می کند) و همچنین محدود کردن مقدار 'کله های اجتماعی' و رساندن آن به سطح استفاده از 'آشپزخانه های قفرا'، که عمدتاً توسط کلیساها و دیگر سازمان های خیریه (آنطور که در آمریکا متداول است) اداره می شود، از دیگر اهداف 'تعمیل' در جوامع مترویل سرمایه داری است.

اولویت در برنامه 'خصوصی سازی کامل' اولیگارش مالی (بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) را رشته های پرسود و درآمد و رشته های استراتژیک اقتصاد ملی دارا هستند، همانند رشته های بیسه، تولید انرژی، وسائل ارتباط عمومی (تله کومونیکاسیون)، بانک ها و ...

نتوکلونیالیسم مدون

'تلسون ماندلا'، اولین رئیس جمهور آفریقای جنوبی پس از پایان دوران آپارتید، که اشتباه خریداران 'اقتصاد ملی' آفریقای جنوبی را شناخته است، برای چندمین بار اخیراً اظهار داشت، که او 'خصوصی سازی' را رد می کند، بویژه آنکه، با توجه به عدم توانائی مالی اکثریت مردم (سیاهپوست) در کشور، 'خصوصی سازی' ادامه آپارتید به شکل جدید خواهد بود. البته چنین موضع روشن و صریحی به نفع اکثریت مطلق مردم کشورهای 'جهان سوم' و 'جنوب' را نمی توان نزد همه رهبران و سیاستمداران این کشورها، از جمله در

میهن ما ایران، مشاهده کرد. برعکس، عملاً اکثریت مطلق این 'رهبران' به هندستان و 'امیران' غارتگران بین المللی و 'مشاوران' آنها تبدیل شده اند.

روزنامه آمریکایی 'انترناسیونال' هرالد تریبون، در گزارش مالی ماه ژوئیه امسال خود اعتراف کرد، 'تب خصوصی سازی' خانم 'تاچر' اکنون نسخه وار به سراسر جهان صادر شده است، و از اینطریق وسیله و ابزار مدین 'نتوکلونیالیستی' برای حاکمیت بر کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، بوجود آمده است. بنابه اظهار همین نشریه سرمایه بزرگ آمریکایی، تنها در ماه گذشته، ۹ شرکت بزرگ دولتی در جهان 'در اختیار عموم' گذاشته شده اند، که از جمله کنسرن سنت پتر، بانک کلمبیانی، پست و تلگراف و تلفن هلند، کنسرن بیسه ایتالیائی آی.ان.آ و شرکت تولید انرژی برق چیتی 'دوگ فانه' بوده اند.

در سال های اخیر، یک شبکه وسیع 'دلالتی' برای 'خصوصی سازی' اقتصاد ملی کشورهای 'جهان سوم' ایجاد شده است. از جمله این شرکت ها در امریکا "Alliance Global Privatisation Fond"، با یک سرمایه ۱۰۰ میلیارد دلاری است، که رئیس مالی آن 'مارک بردوون'، معتقد است، که 'جمع معاملات خصوصی سازی'، که امروزه در جهان جریان دارد، اکنون ۲۴۰ میلیارد دلار است، که در سه سال آینده در برابر خواهد شد.

دلان بصورت تخصصی کار می کنند. در حالی که بخشی، همانند شرکت انگلیسی "Guinness Flight Global Privatisation Fond" متخصص 'بازارهای پیشرفته' در کشورهای مترویل سرمایه داری شده اند، شرکت دیگر انگلیسی بنام "Foreign & Colonial Emerging Markets" اخیراً در کشور لوکزامبورگ یک دفتر 'خصوصی سازی' ویژه برای ۲۲ کشور، که در آنها 'بازار در حال رشد' وجود دارد، ایجاد کرده است. از جمله اهداف لیست 'کار تخصصی' این شرکت، کشورهای پرتغال، یونان، لهستان، آفریقای جنوبی، غنا، مراکش، کره جنوبی، تایوان، هندوستان و همچنین 'بازارهای اصلی امریکای لاتین' است. کنسرن های امریکائی، که در سال جاری بخرد یک معامله ۱۱ میلیارد دلاری 'خصوصی سازی' در کشورهای آسیائی را وعده می دهند، نگاه خود را همچنان از کشورهای پرسود در نیمه کره غربی، همانند مکزیک و برزیل دور نمی کنند.

رئیس جمهور فعلی مکزیک، 'زالینس دگوراتاری'، طبق گزارش فوق الذکر 'انترناسیونال هرالد تریبون'، 'بخش بزرگی از ثروت ملی این کشور را در اختیار بخش خصوصی قرار داده است'. برنامه ادامه تاراج مکزیک را کاندیدای انتخابات آینده ریاست جمهوری مکزیک، 'ارنستو سلیلو'، نیز اعلام داشته است. با اشاره به این برنامه، 'امیل مک لاکلین'، نماینده شرکت فوق الذکر انگلیسی (Foreign & Colonial)، اظهار تاسف می کند، که مکزیک در فروختن ثروت ملی خود 'آنچنان موفق بوده است، که اکنون دیگر چیز قابل فروشی باقی نمانده است! البته حرف آقای 'لاکلین' دقیق نیست، هنوز یک 'هدف' باقی مانده است، آنهم انحصار نفت مکزیک "Pemex" است. آیا با ادامه سیاست 'خصوصی سازی' در ایران، این شتر مقابل خانه ما هم خواهد خوابید؟ و نفت ایران 'خصوصی' خواهد شد؟

البته آسان همه جا به این خوش رنگی برای غارتگران 'بانک جهانی' و 'صندوق بین المللی پول' نیست. با رشد شناخت خلق ها از نسخه 'خصوصی سازی' و هدف مستعمره کردن مدین جهان به نفع سرمایه مال، و آنطور که وای. لنین در کتاب خود 'امپریالیسم، بالاترین مرحله رشد سرمایه داری' اترا می نامد، 'اولیگارش مالی'، مقاومت در مقابل این سیاست در سراسر جهان رشد می کند. این امر بویژه نزد نیروهای چپ کشورهای امریکای لاتین بوضوح دیده می شود. همچنین مقاومت نیروهای میهن دوست ایرانی، حتی پیرامونی رژیم حاکم بر ایران، در برابر 'خصوصی سازی'، روز بروز فزونی می یابد و باید امیدوار بود، که بتواند به ادامه سیاست ضد ملی و ارتجاعی به تاراج دادن ثروت های ملی-اجتماعی در ایران پایان بخشد و اهرم های اقتصاد ملی-دولتی را به نفع برقراری عدالت اجتماعی در کشور حفظ کند.

مقاومت در مقابل سیاست 'بانک جهانی' و 'صندوق بین المللی پول' تشدید می شود. کاندیدای سوسیالیست ریاست جمهوری برای انتخابات آینده برزیل (ماه اکتبر ۱۹۶)، 'لوتیز ایناسیو' ("Lula")، که در مقابل کاندیدای محافظه کار شانس بزرگی هم برای پیروزی دارد، یکی از مخالفان سر سخت 'خصوصی سازی' است.

مجلس روسیه 'دوما' طی دونویست رای گیری طرح مرحله دوم خصوصی سازی را رد کرد. این درحالی است، که 'یلتسین' شخصاً از نمایندگان تائید طرح را طلب و تهدید کرده بود، که در صورت نظر منفی، او منتظر دوما نشسته و با صدور فرمانی، آغاز مرحله دوم خصوصی سازی را اعلام خواهد کرد.

خامنه‌ای به رفسنجانی: اول تکلیف بدهی‌ها را روشن کنید، سپس استعفاء بدهید!

بدنبال حوادث ناشی از انفجار در حرم امام رضا و تبلیغات مآمنگی، که رژیم در چارچوب برخورد هایش با سازمان مجاهدین خلق در ایران راه انداخت و انفجار مرکز یهودی‌ها در آرژانتین، که منجر به کشته شدن یکصد نفر شد، و سرانجام قیام توده‌ای مردم قزوین، یک سلسله نقل قول‌ها از زبان مسئولین طراز اول رژیم در تهران برسزبانهاست.

از جمله گفته می‌شود، که هاشمی رفسنجانی بدنبال اعتراض‌هایی، که از سوی علی خامنه‌ای متوجه او شده است، آمادگی خود را برای کناره‌گیری از پست ریاست جمهوری اعلام داشته است. گفته می‌شود، که خامنه‌ای به او گفته، «اول تکلیف قرض‌هایی را، که برای سلطت بیاز آورده‌اید و روی دست نظام گذاشته‌اید، روشن کنید!»

این شایعات همزمان شده است، با گفته‌های «ناطق نوری»، رئیس مجلس اسلامی در سفر به همدان، که طی آن بارها در نطق‌های خود از حذف سوسیپدها دفاع کرده و کرانی و ناراضی عمومی از آنرا یک نوع تبلیغات دروغ اعلام داشته است!

سفر «ناطق نوری» به همدان پیش از شورش مردم در زاهدان و قیام قزوین صورت گرفته بود و در واقع در محافل دولتی، آنرا از جمله سفرهای مربوط به تدارک کاندیداتی برای ریاست جمهوری قلمداد کرده بودند! این اظهارات ناطق نوری در همدان نیز با واکنش تند مردم روبرو شده بود و مطبوعات نیز ناچار شدند، بدان بپردازند و آنرا تلویحا سخنان غیرمستولانه نادرست رئیس مجلس (۱) اعلام دارند.

بدنبال قیام قزوین، مجلس اسلامی، هنگام بررسی برنامه ۵ ساله دوم، علیرغم نظر رئیس مجلس و تسایل واقعی اکثریت نمایندگان، به ناچار از عدم حذف سوسیپد اساسی‌ترین اقلام مورد نیاز مردم حمایت کرده و بدان رای دادند. در واقع، در حالیکه قیام مردم قزوین به ظاهر سرکوب شد و قوای نظامی حکومت مدعی شکستن آن شد، این قیام تاثیر مستقیم روی مصوبه مجلس درباره طرح برنامه ۵ ساله دوم در تأیید سوسیپدها گذاشت و رژیم در مجروح خود در برابر خواست‌های اقتصادی مردم ناچار به عقب‌نشینی شد.

همکاری نظامی ارمنستان و آمریکا

رئیس جمهور ارمنستان در سفر به آمریکا یک موافقتنامه نظامی را با آمریکا به امضاء رساند. قرار است ارمنستان نیز به طرح صلح پیمان نظامی ناتو بپیوندد. رئیس جمهور ارمنستان در وزارت دفاع آمریکا با وزیر دفاع این کشور دیدار و مذاکره کرد.

اجلاس «هوات» بدون نتیجه پایان یافت

اجلاس گسترده سیاستمداران شناخته شده افغانی، که از مدت‌ها پیش و بنظور جلوگیری از ادامه جنگ در این کشور و خطر تجزیه کامل آن در هرات تشکیل شده بود، به کار خود پایان داد. این اجلاس و مبتکران آن موفق نشدند، تا رقبای اصلی احزاب اسلامی را در این اجلاس، که در شهر هرات و به ابتکار ژنرال «اسامیل» (تورن اسماعیل)، فرماندار این شهر، تشکیل شده بود، حاضر کنند. یکی از اصلی‌ترین طرف‌های جنگ افغانستان «حکمتیار» (پشتو)، و متحد نزدیک او ژنرال «دروست» (ازبک)، حاضر به شرکت در این اجلاس نشدند. سرشناس‌ترین چهره‌ای، که در این اجلاس شرکت داشت، «امان‌الله‌خان» بود.

این اجلاس بدون دست‌یابی به یک طرح اجرایی پایان یافت و در آخرین ساعات بریانی آن، کابل و مناطق تحت نفوذ و تسلط حکمتیار توسط قوای تحت فرمان «ریانی» (رئیس جمهوری)، و حکمتیار (نخست‌وزیر)، موشک باران و بمباران هوایی شد.

(بدلیل کمبود جا و نشرده بودن مطالب این شماره، امکان انتشار اخبار مربوط به این اجلاس فراهم نشد)

یکی از مسائل صده برای تحمیل نسخه «مخصوصی سازی» به کشورهای «جهان سوم» و «جنوب»، که از طریق بکار بردن اهرم «قرض و اعتبار»، توسط «بانک جهانی» و «مستدوق بین‌المللی پول»، بخدمت گرفته می‌شود، «کمبود مزمین بودجه» این کشورهاست. کمبود بودجه‌ای، که بخش صده آن از طریق فروش‌های کلان اسلحه و دیگر واردات بی‌رویه و همچنین با تاراج به ثمن بخش منابع زیرزمینی، ثروت‌های ملی این کشورها و استثمار نیروی کار ارزان آنها توسط نیروهای امپریالیستی، بوجود آمده است.

«دردت! جونس»، که از طرف بانک امریکایی مستقر در نیویورک بنام «Investbank Aideo Group» برای خصوصی سازی و خرید ثروت‌های ملی و اجتماعی کشورهای افریقائی مسئول شده است، از «اهرم‌های بسیار موثری» صحبت می‌کند، که می‌توان از آنها، بمنظور وسیله فشار برای «تصحیح جهت» دولت‌های محلی، استفاده کرد. او از جمله از «کمبود مزمین بودجه» این کشورها، بمنظور چنین اهرم‌هایی نام می‌برد.

تحمیل ورشکستگی اقتصادی به کشورهای شرق اروپا و کشورهای بیرون آمده از فروپاشی اتحاد شوروی سابق و بویژه روسیه، که موجب ایجاد یک کمبود بودجه میلیارد دلاری در این کشورها شده است، دقیقاً به وسیله‌ای برای تحریک اشتباهی سرمایه‌داران امریکایی، آلمانی، فرانسوی، انگلیسی و ژاپنی تبدیل شده است، برای جلب «سرمایه‌گذاری» آنها و یا دقیقتر برای غارت «ثروت‌ها» مالکیت‌های اجتماعی، در این کشورها.

اخیر «نیویورک تایمز» مقاله‌ای از «ژوزف بلدزی»، «پرفسور مدیریت از دانشگاه امریکای روتگرز»، که بمنظور «مشاور دولتی» در «مخصوصی سازی» به دولت «یلتسین» قرض داده شده است، انتشار داد، که وظیفه آن آرامش بخشیدن به سرمایه‌گذاران آینده امریکای در روسیه است. بنابه نوشته او، «بجز چند مورد استثنائی»، جریان «بازگشت» (Konversion)، که در کنترل وزارت خصوصی سازی در مسکو است، بخوبی پیش می‌رود. ۱۴ هزار کارخانه بزرگ تولید غیرنظامی، که ۱۵ میلیون کارگر و کارمند دارد، خصوصی شده‌اند. اگر هم فعلاً در دوره اول، سهام بطور صده بکسک سهام پلامرص ۱۰ هزار روبل Voucher، به کارمندان این مراکز تولید واگذار شده است، نگران نباید بود. در مرحله بعدی وضع به نفع «خریداران آزاد» عوض خواهد شد. تاکنون ۲۰ درصد کارگران کارخودرا از دست داده‌اند. بحث آنکه «تور اجتماعی» برای بیکاران ایجاد شد، یک پنجم دیگر آنها نیز بیکار خواهند شد. آنوقت البته زمان برای «خریداران آزاد» فرامی‌رسد، تا سهام دوره اول را به ثمن بخش از بیکاران بخرند. آیاصراحت بیشتری برای تحمیل نتوکلونالیسم مدرن به خلق‌های کشورهای «جهان سوم»، «جنوب» و حتی کشورهای سوسیالیستی سابق، ضروری است؟

امپریالیسم می‌کوشد با اعمال سیاست «نتولیبرالیسم»، در مین حال راه فراری از «بحران ساختاری» مستولی به شیوه تولید سرمایه‌داری را، بیابد. بدون تردید این «راه حل»، یعنی راه تحمیل فقر و گرسنگی به میلیاردها انسان در «جهان سوم» و «جنوب» و غارت ثروت‌های طبیعی و نیروی انسانی آنها، و همچنین تحمیل «جامعه سه چهارمی» به مردم کشورهای متروپل، به معنی نجات از بحران ساختاری حاکم بر سیستم سرمایه‌داری نیست و نخواهد بود.

سیاست امپریالیستی تقسیم مجدد جهان، تحت عنوان «نظم نوین جهانی»، بشهادت ۵۰ جنگی، که در چند سال اخیر پس از فروپاشی اتحاد شوروی در جهان برپا شده است، خطر جنگ، از جمله جنگ اتمی را، بمنظور یک وسیله فرار از بحران سیستم، تشدید کرده است. سرمایه‌داری قادر است برای «نجات» خود، حیات بشری را به فاجعه «آپوکالیپسی» نیز دچار سازد.

این تتوری، که سرمایه‌داری زیر فشار بار بحران، بخودی خود فرو خواهد پاشید، نادرستی خود را در تمام ابعاد نشان داده است. از اینرو مبارزه علیه خطر آپوکالیپسی ناپودی حیات بشری در جهان، بدون یک مبارزه خستگی‌ناپذیر برای پشت سر گذاشتن سیستم سرمایه‌داری و برقراری جامعه سوسیالیستی، به نتیجه نخواهد رسید. باید برای جلب همه نیروهای میهن دوست و انسان دوست علیه سیاست ضد انسانی امپریالیسم، که هدف آن برقراری کامل حاکمیت سرمایه مالی بر جهان است، مبارزه خستگی‌ناپذیری را سازمان داد.

ایرانی‌های مهاجر

مطبوعات امریکا، در تحلیل و تفسیر مهاجرت ایرانیان به این کشور، از جمله می‌نویسند، که در حال حاضر در این کشور ۲۲۰ هزار پزشک و مهندس ایرانی بسر می‌برند. جمع پناهندگان رسمی ایرانی در امریکا را تا مرز یک میلیون تخمین می‌زنند.

مجله ارتش امریکامی نویسد

طرح حمله نظامی امریکا به کوبا

الف. مزدک

اشغال سفارتخانه ها و سپس ورود ارتش امریکا در حمایت از امنیت سفارتخانه ها در «هاوانا»، بخشی از طرح کودتائی امریکا در کوبا است. کاسترو: دشمن می خواهد بدتر ترس در کوبا بپاشد، مردم باید روحیه مبارزه جوئی را تقویت کنند.

در امریکا، طرح نظامی حمله به کوبا در حال تدوین است؟ برای اجرای این طرح متحدین امریکا در اروپا توافق و یا بی تفاوتی خود را اعلام داشته اند؟ در صورت وقوع چنین حمله ای، واکنش مردم کوبا و سپس کشورهای امریکای لاتین چگونه خواهد بود؟

این سئوالات اخیرا و بدنبال انتشار باصطلاح يك مقاله تحقیقی در مجله نظامی (ارگان رسمی ارتش امریکا) مطرح شده است. در این مقاله منتشره، نویسنده، که ظاهرا يك سرهنگ ارتش امریکاست، کوبا و بازتاب های یورش نظامی به آنرا، با سومالی و پاناما مقایسه کرده است. براساس طرح نظامی یورش به کوبا، که در مجله فوق الذکر انتشار یافته، امریکا بمنوان نخستین هدف، سفارتخانه های کشورهای خارجی را در «هاوانا» در نظر دارد. براساس این طرح، ظاهرا ابتدا عوامل امریکا و شورشیان سفارتخانه ها را در هاوانا اشغال می کنند، سپس ارتش امریکا به حمایت از آنها وارد عمل خواهد شد.

زمره هائی، که درباره این طرح جدید امریکا شنیده می شود، حکایت از آن دارد، که ۲۵ سال محاصره اقتصادی و طرح های متعدد برای ترویج «کاسترو»، رهبر کوبا، حمله نظامی به این کشور و امید بستن به سقوط حکومت، پس از فروپاشی اردرگاه سوسیالیسم همگی ناکام مانده است و اکنون «پنتاگون»، که تاکنون در انتظار سقوط خود به خود کوبا پس از فروپاشی اتحاد شوروی نشسته بود، چاره دیگری را برای پایان بخشیدن به حکومت سوسیالیستی در کوبا می اندیشد.

سرهنگ «جنفری ب»، نویسنده مقاله باصطلاح تحقیقی در مجله نظامی، می نویسد: «شواهد متعدد نشان می دهد، که کوبا برای ارتش امریکا مبارزی به مراتب قوی تر از سومالی و پاناما می باشد.»

در این گزارش، حوادث پس از اشغال نظامی کوبا چنین ارزیابی شده است: ۱- احتمالا برخی ژنرال های ارتش کوبا منافع خواهند شد؛ ۲- کاسترو به ظاهر به مرگ طبیعی خواهد مرد؛ ۳- شورش ها بالا خواهد گرفت و این جزیره گرفتار هرج و مرج خواهد شد.

در گزارش منتشره در مجله نظامی ارتش امریکا، همچنین توصیه می شود، که امریکا خود را آماده نخستین لحظات پس از درگذشت «کاسترو» باید بکند! ارتش امریکا باید آماده کنترل اوضاع آشفته کوبا، پس از درگذشت رهبر آن باشد و ضمن تثبیت اوضاع، برقراری «دمکراسی» (؟) را در این کشور تضمین کند.

مجله ارتش امریکا جانی برای تردید و دودلی باقی نمی گذارد و باصراحت مفهوم «بازگشت به دمکراسی» را اینگونه تشریح می کند: «مهم ترین مسئله، پس از حذف کاسترو و سقوط حکومت او در کوبا، همانا مربوط به حقوق مالکین و صاحبان ثروت است! باید برای اعاده مالکیت اشخاص بر ثروت های پیش از انقلابشان، پیش بینی های لازم را کرد. باید این احتمال را از نظر دور نداشت، که از ارتش امریکا تقاضا شود، تا در این جزو ملو از احساسات، راهنسانی های قضائی و مدیریت پلیسی خود را برای کنترل اعاده مالکیت ها، ارائه

دهد؛ حتی امکان دارد، بنظر برخی ها (...؟)، دخالت در سیستم ثبت اسناد کوبا و اعاده مالکیت ها توسط قدرت مسلط، ناخوشایند باشد. اما چاره چیست؟

اینکه سناریوی اشغال کوبا (در صورت مرگ به ظاهر طبیعی کاسترو، اشغال سفارتخانه ها و ...) تا چه حد تدقیق شده است، در نکات زیر، که از مقاله مشروحه مجله ارتش امریکا برگرفته شده است، قابل حدس است. در این مقاله ضمن برشماری درس های ناشی از حمله به عراق، سومالی، پاناما، کردستان عراق، نویسنده یادآور می شود، که ارتش امریکا برای استقرار در کوبا باید دارای ساختاری عمقی باشد. این ساختار بدین شکل تشریح می شود: «بنظر من (نویسنده مقاله) پیشنهاد های ارتش امریکا، مبنی بر حمله واحدهای مجهز به سلاح های سنگین به کوبا، باید پذیرفته شود. نداشتن تردید در برخورد نظامی در ابتدای امر، حائز چنان اهمیتی است، که موفقیت دراز مدت در امور مختلف پلیسی-اطلاماتی-قضائی-پزشکی را برای نیروی مستقر شونده فراهم می سازد. همچنین امور حمل و نقل نظامی-انتظامات-جنگ روانی و وظائف مهندسی در این حمله نظامی باید دارای ساختار عمقی باشد.»

در این مقاله، نویسنده، در حالیکه زوایای مختلف حمله نظامی به کوبا را می سنجد، در عین حال دارای تصویر مثبتی از روحیه مردم و مقاومت آنها در برابر اشغالگران ندارد و بهمین جهت می نویسد: «... موافقت مردم کوبا با حمله ارتش امریکا به این کشور، مهمترین و در عین حال نامعلوم ترین مسئله است. نباید این واقعیت را انکار کنیم، که ما (امریکا) از اخلاق سیاسی و یکپارچگی ملت کوبا در دفاع از انقلابشان و دست آوردهای آن اطلاع داریم؛ بهمین جهت هر نوع مقایسه کوبا با کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا اشتباه است. هر نوع امید دولت های محافظه کار غرب (جهان سرمایه داری) به سرنوشت مشترک کوبا و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و طی شدن روندی مشابه، تنها خود فریبی است!»

مجله ارتش امریکا به حقیقتی اشاره می کند، که واقعا هم انکار آن ممکن نیست. وضع دشوار کنونی مردم کوبا و دفاع آنها از انقلاب، علیرغم همه این دشواری ها، خود دلیلی است بر عمق انقلاب در جامعه و روحیه انقلابی مردم این کشور. با یقین به همین شناخت است، که امپریالیسم امریکا امید خود را به سقوط خود به خود کوبا روز به روز بیشتر از دست می دهد و اکنون یورش نظامی را زمره می کند. نیکسون در آخرین اظهارات پیش از مرگش همان گفته هائی را تکرار کرد، که «هنری کیسنجر»، مشاور هیشکی او، هنوز آنرا در مقالات و تفسیرهایش تکرار می کند: «مسمای کوبا آنقدر جدی است، که ما نمی توانیم آنرا به ملت کوبا واگذار کنیم!» این سخن به معنای صدور فرمان برای دخالت مستقیم در امور داخلی يك کشور است. امپریالیسم امریکا بی پروا و با گستاخی تمام از تعیین سرنوشت يك کشور توسط ارتش امریکاسخن می گوید. باید با این یورش مقابله کرد و برای این کار باید از تمام نیرو برای دفاع از کوبا سرود جست. سندیکاهای، کلیساها و دیگر نیروهای مذهبی دمکرات، احزاب مترقی و گروه های طرفدار همبستگی با مردم کوبا، متحدان نزدیک احزاب کمونیست و نیروهای چپ برای دفاع از کوبا قلمداد می شوند. دفاع از کوبا را باید به هر شکل ممکن به عرصه تظاهرات و همبستگی های جمعی در شهرها کشاند و در هر نوع جنبشی، که بدین منظور بپا می شود، حضور یافت.

با آگاهی از توطئه های جدید امریکاست، که مجلس ملی کوبا این جمله از نطق اخیر «فیدل کاسترو» در اجلاس پارلمان این کشور را، يك شعار ملی اعلام داشته است: «دشمن سعی می کند، در کوبا بذر ترس بپاشد، تا ثبات اخلاقی ما را متزلزل کند. باید باتمام قوا بایستیم و به مقاومت ادامه دهیم. مردم کوبا باید بیش از گذشته روحیه مبارزه جوئی را در خود برانگیزند و تقویت کنند.»

کانادا، تحریم اقتصادی کوبا را لغو کند

کانادا از ۱۶ سال پیش (زمان فعالیت کوبا در آنگولا) به درخواست امریکا در تحریم اقتصادی کوبا شرکت نمود. این تحریم در تاریخ ۲۰ ژوئن بوسیله «آندره اوت»، وزیر امور خارجه کانادا، رسماً لغو شد. نامبرده اظهار نمود: مدتهاست، که جنگ سرد به اتمام رسیده. ملت کوبا بدلیل رکود اقتصادی دچار کمبود مواد غذایی شده و کانادا مایل بکسک می باشد. این اقدام کانادا بمد از برگزاری نشست سران ۲۱ کشور Ibero (کشورهای آمریکامرکزی و جنوبی، اسپانیایی و پرتغالی زبان) در کلیبیا (کارائاکنا) انجام گرفت، که مجمع فوق خواستار شد: تا از تحریم های اقتصادی و مالی يك جانبه و تصصیبات اجباری که از پیشرفت تبادلات آزاد تجاری در سطح بین المللی جلوگیری می نماید و باعث صدمه به اقوام «ایبرو»-آمریکایی می شود، باید جلوگیری شود.

گزارشی از سمینار «هامبورگ» با شرکت کمونیست های آلمان

وضع جهان و وظائف

«کمونیست ها»

ف. شیرین

حزب کمونیست آلمان و حزب سوسیالیست دمکرات آلمان در تاریخ ۲۵ ژوئن یک سمینار علمی برگزار کردند. این سمینار در شهر هامبورگ آلمان و با شرکت ۶۰ عضو از هر دو حزب و همچنین برخی از گروه های کمونیستی مستقل از در حزب نامبرده در آلمان تشکیل شد و هدف از آن، اطلاع از نتیجه تحقیقات ۲ گروه کار و بحث روی موارد مطرح شده در این گزارش ها و تحقیقات بود.

گروه های کار در گزارش تحقیقاتی خود به سه پرسش بسیار مهم پرداختند، که عبارتند از:

۱- خیزش دور سوم آغاز ساختمان سوسیالیسم در سراسر جهان و اصول پایه های جهانی بودن این خیزش؛

۲- نیروهای مولده ساختمان سوسیالیسم؛

۳- وظیفه و نقش احزاب کارگری و کمونیستی در دوران جدید.

از جمله انگیزه های تشکیل چنین سمینارهایی، از دست رفتن امکانات عظیم تبادل نظر، چاپ، ترجمه و دیدارهای نوینی بین احزاب کمونیست سراسر جهان است، که پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و پروژه از دست رفتن امکانات عظیمی، که حزب کمونیست اتحاد شوروی از این نظر فراهم می کرد، پیش آمده است.

«راه توده» با آگاهی از این دشواری نوین برای جنبش کمونیستی بود، که در همان نخستین شماره دوره دوم خود اعلام داشت، که از جمله اهداف مهم انتشار دوره دوم «راه توده» انتشار اخبار، دستاوردهای تئوریک و سیاسی احزاب کمونیست جهان پس از فروپاشی اردوگاه و با انگیزه مطلع ساختن توده ای ها و دیگر اعضای سازمان ها چپ و کمونیستی ایران از این تلاش های نوین و دستاوردهای جدید - در حد توان خود - است.

ما سه پرسش مطرح شده در گزارش گروه های کار را، که در سمینار «هامبورگ» در اختیار شرکت کنندگان قرار گرفت، در سه بند و بصورت خلاصه منتشر می کنیم:

۱- آیا خیزش نوین برای ساختمان سوسیالیسم، بدون حضور فعال کشورهای بزرگ سرمایه داری امکان پذیر است؟

گروه تحقیق معتقد است: با توجه به پیروند و ارتباط رشدیابنده اقتصاد و سیاست در جهان معاصر، امکانات عظیم کشورهای بزرگ سرمایه داری در حد نفوذ و تاثیرگذاری مستقیم روی جنبش ها و جوانه های سوسیالیستی در حد خفه کردن آنها در نطفه و یا منحرف ساختن آنها از مسیر واقعی، یورش و خیزش نوین برای برپائی جامعه سوسیالیستی در شرایط کنونی، فقط زمانی قابل تصور است، که در این خیزش نوین، کشورهای بزرگ سرمایه داری نیز سهم شوند و تمداد هر چه بیشتری از این کشورها به جنبش نوین پیوندند. همین جهت نقش احزاب کمونیست و نیروهای چپ، با در نظر داشت این واقعیت در جوامع سرمایه داری، مشخص می شود.

البته خواست و نیاز پیوستن کشورهای بزرگ سرمایه داری به جنبش نوین ساختمان سوسیالیسم هرگز به معنای عدم حمایت و کم بهاء دادن به نقشی نیست، که کشورهای دارای نظام سوسیالیستی در جهان کنونی ایفاء می کند. همین جهت است، که باید باتمام توان از سوسیالیسم و دولت انقلابی در کوبا و دیگر دولت ها و کشورهای سوسیالیستی حمایت کرد. از این چشمه های باقی مانده سوسیالیستی، علیرغم همه دشواری ها، باید دفاع کرد، زیرا آنها نهاد هسته های مقاومت نیروی نو نیز هستند.

گروه کار و تحقیق اعتقاد دارد، که اما رشد سوسیالیسم در این کشورها نیز، در گرو فراهم شدن شرایطی در کشورهای بزرگ سرمایه داری است، که امکان خیزش جدید برای به عقب راندن سرمایه داری را فراهم سازد. بنظر سمرت بخشیدن به این درک و فراهم ساختن شرایط لازم، بنظر خیزش جدید، تقویت همکاری بین المللی احزاب کمونیست و کارگری ضروری اجتناب ناپذیر است. هر نوع تصمیم عملی و تقسیم توان باقی مانده و در مین حال محدود انسانی و مالی احزاب کمونیست، لازم است این درک صورت گیرد.

۲- خیزش جدید برای ساختمان سوسیالیسم، به یک نیروی مولده سوسیالیستی- طراز نوین نیازمند است. در صورت چنین نیازمندی، این نیروی مولده در رقابت در سیستم سرمایه داری و سوسیالیستی چه پیامدهائی را در پی خواهد داشت؟

.... یورش و خیزش جدید برای تغییر روابط تولید - بدون تردید - لازم است و باید با برنامه و پیشگامی نیروهای طرفدار سوسیالیسم همراه باشد. تجربه گذشته نشان می دهد، که رشد طراز نوین نیروهای مولده را بدینگونه می توان ارزیابی کرد: نیازهای انسانی و رشد آنها، دیگر در چارچوب منافع سودجویانه سرمایه داری نخواهد گنجید و به سخن دیگر، بشریت دیگر از سرمایه داری دنباله روی نخواهد کرد. انسان، در رابطه با جهان و طبیعت و لزوم دفاع از حیات آن در آینده، از هم اکنون در مقابل نظام سرمایه داری منف کشیده است. در ارتباط با تولیدات مصرفی نیز در کشورهای بزرگ سرمایه داری درک نوینی بسرعت شکل می گیرد، که با سیستم تولید سرمایه داری در تضاد است. «تولید» هرچه بیشتر، که بعنوان پیروزی سرمایه داری مطرح می شدند، اکنون دیگر ارزش و اعتبار گذشته را ندارند. ارزش و اعتبار مصرف این تولیدات کاهش می یابد. تولیدات، «ارزش مصرف» واقعی خود را، در برابر «ارزش معاوضه» و سودجویی از آنها، بازمی یابد. ویژگی رشد طراز نوین عسده شدن «ارزش مصرف» تولیدات در برابر «ارزش معاوضه» آنها است. همزمان با این واقعیت، یعنی به عقب راندن تولید سودجویانه در نظام سرمایه داری، که با فصولات همراه است، بنظر می رسد، که فرهنگ برطرف ساختن نیازهای واقعی، جای شتاب غیرمعتاد مصرف را می گیرد.

۲- نقش احزاب کمونیست در خیزش جدید برای ساختمان سوسیالیسم چیست؟

گروه های کار، در گزارش خود، تصریح کردند، که شکل و ساختار احزاب کمونیست در دوران های تاریخی مشخصی، برای رسیدن به ساختمان سوسیالیسم از اهمیت ویژه ای برخوردارند، اما پیش می آید دوران هایی، که اشکال تشکلی نیروهای کمونیستی در مرکز توجه نیستند، بلکه تاثیرگذاری کیفی آنها اهمیت دارند. برای خیزش جدید بنظر ساختمان سوسیالیسم، این یک نکته و امر محوری نیست، که نیروهای کمونیستی در یک حزب یا چند حزب کمونیست واحد فعالیت کنند و یا آنکه بصورت تشکلی های کمونیستی در احزاب دیگر فعالیت کنند، مسئله مهم، خیزش جدید، بهر شکل ممکن، است. این گونه امور نباید مانع خیزش جدید شود. هیچ مانعی نباید بر سر راه ارتباط با گروه بندی های کمونیستی در احزاب سوسیالیست و یا سوسیال دمکراتیک بوجود آورد. (این امر در اشاره به وضع موجود در جنبش کمونیستی آلمان پس از فروپاشی آلمان دمکراتیک و تشکیل حزب سوسیالیست دمکراتیک از دل حزب کمونیست آلمان دمکراتیک است. تجربه گذشته نشان می دهد، که راه حل های ویژه در کشورهای مستقل، هرگز قابل تعمیم نیستند و نمی توانند نمونه قابل تقلید باشند. هر کشوری، باتوجه به شرایط ویژه خود، راه های رسیدن به هدف را برمیگزیند، همچنان که حزب کمونیست فرانسه و احزاب دیگر چنین می کنند)

بر همین اساس گروه های کار تصریح می کنند:

الف- جریانات کمونیستی وظیفه دارند در جهت محتوای نوین جنبش کمونیستی، جهت گیری ها در احزاب مترقی، چپ و دمکرات را بسوزنی سوق دهند، که آنها بتوانند بصورت روزافزون در جهت انشای فیرقابل ادامه نظام سرمایه داری حرکت کنند؛

ب- برپایه این نگرش، تدارک اقداماتی علیه قدرت مافوق سرمایه، علیه مشخصات ضد دمکراتیک سرمایه داری، علیه تسایل آن به از بین بردن طبیعت و صلح در جهان، از وظائف گروه بندی های مرتبط با احزاب مترقی و دمکراتیک است.

کارزار دفاع از «عموئی» را گسترش دهیم!

در ادامه کارزار برای دفاع از «محمدعلی موئی»، قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان، به «راه توده» اطلاع رسیده است، که اخیراً در نیویورک نامه‌ای خطاب به سازمان مغربین المللی (شعبه آمریکا-نیویورک) تهیه و ارسال شده است. رونوشت این نامه، که شامل شرح حال سراسر درد و رنج و زندان «محمدعلی موئی»، بدلیل پافشاری بر اعتقادش می‌باشد، تاکنون در اختیار بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی در آمریکا، مجامع حقوقی و همچنین مراجع مسئول در جمهوری اسلامی قرار گرفته است.

از جمله سازمان‌ها و مراجع دریافت کننده این نامه، مبارزندگان از:

- گروه مراقبت از حقوق بشر در خارومیهانه (میدل ایست و راج)؛
 - پطروس پطروس غالی - سازمان ملل متحد؛
 - رینالدو کالیندیل - فرستاده ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر به ایران؛
 - انجمن بین‌المللی ضد شکنجه در سازمان ملل متحد؛
 - دفتر حقوق بشر در سازمان ملل متحد؛
 - شورای ملی کلیساها در نیویورک، که بیش از ۲۵ شاخه مذهبی در آن عضویت دارند؛
 - گروه حقوق بشر مجلس عوام انگلستان؛
 - کمال خرازی (نماینده ایران در سازمان ملل متحد)؛
 - علی اکبر هاشمی رفسنجانی - ریاست جمهوری اسلامی ایران؛
 - علی خامنه‌ای (رهبر مذهبی و ولی فقیه جمهوری اسلامی)؛
 - محمدیزدی (رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی)؛
 - علی محمد بشارتی جهرمی (وزیر کشور در جمهوری اسلامی)؛
 - علی اکبر ولایتی (وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی)؛
 - سعید رجائی خراسانی (سخنگوی کمیته حقوق بشر مجلس شورای اسلامی)؛
- بصورت همزمان، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، شاخه آمریکا، طی نامه‌ای خطاب به سازمان مغربین المللی، بمنوان بخشی از اپوزیسیون دمکراتیک ایران نسبت به ادامه زندان «محمدعلی موئی» با ۲۷ سال سابقه زندان، در دو نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی، اعتراض کرده است.
- از نیویورک، همچنین توضیح زیر در ارتباط با خبر شماره ۲۲ «راه توده» درباره یک گردهمایی دریافت شده است:
- گردهمایی مورد نظر، فقط بمنظور دفاع از زندانیان سیاسی برپا نشده بود، بلکه رسعت برنامه و هدف بیشتری داشت. شرکت کنندگان در این اجلاس از گرایش‌های مختلف فکری بودند و هدف، پاره‌ای رایزنی‌ها برای رسیدن به یک توافق همگانی و وسیع بود، که همچنان ادامه دارد. علاوه بر مسئله زندانیان در جمهوری اسلامی، موضوع پناهجویان ایرانی در ترکیه، تور و توریسم در جمهوری اسلامی، اختناق در اسلام، رفتار جمهوری اسلامی با اپوزیسیون سیاسی-مذهبی و ... در اجلاس فوق، که پس از سال‌ها با چنین رسعت و تنوع گرایش در نیویورک تشکیل شده بود، مطرح شد.

«راه توده» ضمن آرزوی موفقیت، هماهنگی و اتحاد نظر و عمل شرکت کنندگان در اجلاس فوق، بدین وسیله پاره‌ای نکات نادقیق گزارش اولیه در خصوص گردهمایی مورد بحث را تصحیح می‌کند.

بنظر ما اهداف انسانی و شریف، سنگبایه و محور هر نوع گردهمایی دمکراتیک با هدف خدمت به آرمان‌های انسانی است.

دفاع از زندانیان سیاسی ایران، از جمله این اهداف است، که باید مانع مسائل سازمانی و حزبی قرار گیرد. برای «راه توده» بیرون کشیدن «محمدعلی موئی» از فراموشخانه ارتجاع داخلی و خارجی، در کنار دیگر موارد مشخص مربوط به نقض ابتدائی ترین موازین حقوق انسانی در جمهوری اسلامی، مطرح است. بهمین دلیل محتوا را بر شکل برتری داده و خواهد داد.

«راه توده» انتظار دارد، که در دیگر مراکز تجمع و حضور ایرانیان مهاجر - بویژه نیروهای ملی و دمکرات - برای دفاع از «محمدعلی موئی» و دیگر زندانیان سیاسی ایران، تلاش همگانی و پیوسته شکل گیرد و اخبار آن برای انتشار ارسال شود.

طرح تبدیل اسامی خیابان‌های تهران به «شماره» تهیه شده!

در تهران و برخی شهرهای بزرگ نظیر اصفهان، زمزمه شماره‌گذاری خیابان‌ها و حذف نام آنها شروع شده است. این طرح در شهرداری تهران تهیه شده و هدف از آن اجرای طرح شناسنامه شهری اعلام شده است. با اجرای طرح مذکور، هزاران نام، که پس از انقلاب بر خیابان‌های کوچک و بزرگ شهرهای ایران نهاده شده و عمدتاً مربوط به کشته‌شدگان انقلاب و جنگ با عراق و ... است، از خیابان‌ها پاک خواهد شد.

تدارکات نظامی

تشریح «الشرق الاوسط» نوشت، که آمریکا در اجرای طرح تبدیل کویت به انبار اسلحه نیروهای نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس، بزودی ۲۰۰ موشک پرشینگ را در خاک این کشور مستقر می‌کند. پیشتر انواع دیگر موشک‌های ساخت آمریکا برای استفاده ارتش آمریکا در منطقه خلیج فارس، در کشور کویت مستقر شده است. «الشرق الاوسط» اضافه می‌کند، که هدف از تکمیل انبارهای ارتش آمریکا در کشور کویت، مقابله احتمالی با ایران است. بصورت همزمان، خبرگزاری‌ها اطلاع دادند، که آمریکا ۶ فروند از جنگنده‌های پیشرفته اف۱۶ را در اختیار ارتش اسرائیل قرار داده است. تعداد این هواپیماهای تحویلی قرار است به ۵۰ فروند برسد.

در مصاحبه وزیر خارجه رژیم در آلمان افشاء شد

جزیره کیش در انحصار دولت آلمان

بحث برسر میزان مشارکت وسیع سرمایه‌گذاران آلمانی در طرح کیش، که مدت‌هاست در محافل دولتی و اقتصادی رژیم جریان دارد، سرانجام، به تشریحات آلمان نیز راه یافت.

در تهران و سپس مطبوعات آلمان زمزمه‌ها در خصوص اختیارات رژیم به دولت آلمان در جزیره کیش چنان است، که حتی صحبت از واگذاری عملی این جزیره به دولت آلمان در میان است.

خبرنگاران خارجی، در جریان مصاحبه «ولایتی»، وزیر خارجه جمهوری اسلامی در آلمان، موضوع را اینگونه مطرح کردند: این حقیقت دارد، که ایران جزیره کیش را به آلمان واگذار کرده است، تا از آن در جهت دریافت طلب‌های خود از ایران استفاده اقتصادی کند؟

ولایتی بدون اشاره به قراردادهای شرکت‌های آلمان با دولت اسلامی، برای فعالیت‌های وسیع اقتصادی در این جزیره، تنها به تکذیب سؤال خبرنگاران پرداخت و گفت: «ایران قصد ندارد این جزیره را بمنظور استهلاک بدهی‌های خود به آلمان، به شرکت‌های آلمان، واگذار کند.»

مطبوعات رژیم هرگز اشاره‌ای به حقایق مربوط به قراردادها و مناسبات استثماری کشورهای بزرگ سرمایه‌داری جهان - نظیر آلمان - با ایران نمی‌کنند.

Rahe Tudeh No. 24
September 94
Postfach 45
54574 Birresborn
Germany

تیبست ۶ فراانک فرانسه ۲ مارک آلمان

از فاکس و تلفن شماره ۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵
(آلمان) می‌توانید برای تماس سریع با «راه توده»
و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.